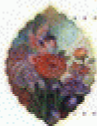
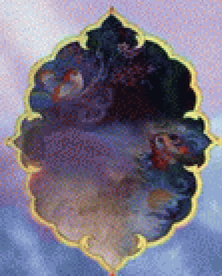
سلسله مباحث مهدویت



امامت و غیبت

علی اصغر رضوانی



بسم الله الرحمن الرحیم

سرشناسه : رضوانی، علی اصغر، ۱۳۴۲ -

عنوان و پدیدآوران : امامت و غیبت / مؤلف علی اصغر رضوانی

مشخصات نشر : قم: مسجد مقدّس جمکران، ۱۳۸۵

مشخصات ظاهری : ۸۰ ص

شابک : 978-964-973-019-6

یادداشت : فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا

موضوع : محمد بن حسن عج، امام دوازدهم، ۲۵۵ق - - غیبت، امامت

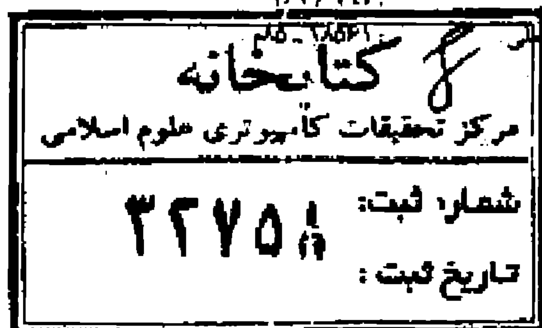
شناسه افزوده : مسجد جمکران (قم)

رده‌بندی کنگره : BP ۲۲۴/۴

نشانه اثر : ۸الف ۵۵ر /

رده‌بندی دیویی : ۲۹۷ / ۴۶۲

شماره کتابخانه ملی : ۱۸۵۶۱ - ۸۵م





■ نام کتاب: امامت و غیبت

■ مؤلف: علی اصغر رضوانی

■ صفحه‌آرا: امیرسعید سعیدی

■ ناشر: انتشارات مسجد مقدّس جمکران

■ تاریخ نشر: زمستان ۱۳۸۶

■ نوبت چاپ: سوم

■ چاپ: اسوه

■ تیراژ: ۳۰۰۰ جلد

■ قیمت: ۵۰۰ تومان

■ شابک: ۹۷۸ - ۹۶۴ - ۹۷۳ - ۰۱۹ - ۶

■ مرکز پخش: انتشارات مسجد مقدّس جمکران

فروشگاه بزرگ کتاب واقع در صحن مسجد مقدّس جمکران

■ تلفن و نمابر: ۰۲۵۱ - ۷۲۵۳۳۴۰ ، ۷۲۵۳۷۰۰

■ قم - صندوق پستی: ۶۱۷

امامت و غیبت

تألیف: علی اصغر رضوانی



فهرست مطالب

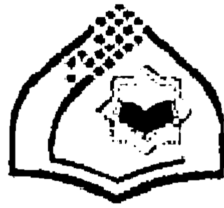
طول عمر حضرت مهدی ﷺ

مقدمه ناشر

در عصر کنونی که دشمنان بشریت، افکار و عقاید انحرافی را در جامعه جهانی ترویج می‌کنند و منجی موعود واقعی را برای حیات وقدرت پوشالی وکاخ عنکبوتی خود خطرناک می‌دانند، درصدد ایجاد انحراف فرهنگی برآمده‌اند و با پوچ‌گرایی، جامعه بشری واخلاق ورفتار نیکو را مورد تعرض قرار داده‌اند، برآن شدیم تا حقیقت مهدویت را با سلسله مباحث مختصر منجی موعود برای مشتاقان علم وفضیلت عرضه نماییم.

امید است مورد توجّه حضرت حقّ جلّ و علا قرار گیرد.

مدیر مسؤول انتشارات
مسجد مقدّس جمکران
حسین احمدی



پیشگفتار

مسألهٔ امامت یکی از مسائل مهمّ کلامی نزد شیعه به حساب می‌آید و اساس هر خلافی از اختلافات در امامی است که اطاعتش واجب شمرده شده است و بقیهٔ اختلافات همه به این مسأله باز می‌گردد. شیعه دوازده امامی از مهم‌ترین فرقه‌های شیعی بلکه تنها فرقهٔ اساسی موجود در عالم معاصر به حساب می‌آید. این فرقه در ایمان و اعتقادش به دوازده امام بر نصوصی تکیه کرده که پیامبر اکرمﷺ بر آن‌ها از جانب خداوند تاکید داشته است و آخر آن‌ها حضرت مهدی‌ؑ است. آنان معتقدند که او زنده بوده و منتظر امر الهی به خروج و ظهور می‌باشد.

سؤالی که گاهی در رابطهٔ با حضرت مهدی‌ؑ مطرح می‌شود این که شیعهٔ دوازده امامی از طرفی برای امامت مقام وارزشی خاص قائل است. و از طرفی دیگر بر ضرورت وجود امام معصوم از عقل و نقل ادله‌ای اقامه می‌کند و نیز برای امام معصوم وظایف سنگینی از جمله هدایت بشر مقرّر کرده است. این تفاصیل انسان را گاهی با اشکال مواجه می‌سازد که آیا غیبت امام زمانؑ با وظیفهٔ امام معصوم که شیعه معین کرده منافات ندارد؟ در این بحث درصدد تبیین این موضوع و بررسی اشکال و حلّ آن می‌باشیم. لکن قبل از هر چیز اشاره‌ای به روایات غیبت می‌کنیم.

گواهی بر غیبت

هر یک از امامان معصوم خبر از غیبت امام دوازدهم حضرت مهدی‌ﷺ در آخر الزمان داده‌اند. اینک از هریک از آنان روایتی نقل می‌کنیم:

۱ ـ گواهی رسول خداﷺ

از رسول خداﷺ نقل شده که فرمود: «...ثمّ یغیب عنهم امامهم ویکون له غیبتان، احداهما اطول من الأخری... الحذر الحذر إذا فُقِد الخامس من وُلد السابع من ولدي»؛[۱] «... سپس امام شما از بین شما غائب می‌شود و برای او دو غیبت است که یکی از آن دو از دیگری طولانی‌تر است... مواظب باشید زمانی که پنجمین از اولاد هفتمین از اولادم غائب شود».

۲ ـ گواهی امیرالمؤمنینﷺ

از امیرالمؤمنینﷺ نقل شده که فرمود: «ولیبعثنّ الله رجلاً من ولدي یطالب بدمائنا، ولیغیبنّ عنهم...»؛[۲] «و به طور حتم خداوند مردی از اولاد مرا می‌فرستد تا طلب‌کنندهٔ خون بهای ما باشد. و نیز به طور حتم او از بین شما غائب خواهد شد...».

۳ ـ گواهی امام حسنﷺ

از امام حسنﷺ نقل شده که فرمود: «التاسع من ولد أخي الحسین، ابن سیّدة الإماء، یطیل الله عمره في غیبته، ثمّ یظهره بقدرته في صورة شابّ ذي اربعین سنة، ذلك لیُعلَم انّ الله علی کلّ شيئ قدیر»؛[۳] «نهمین از اولاد برادرم

---

۱. بحار الانوار ج ۵۲ ص ۳۸۰.
۲. غیبت نعمانی ص ۱۴۰، ح ۱.
۳. کمال الدین ج ۱ ص ۳۱۵، ح ۲.

حسین، فرزند بهترین کنیزان است. خداوند عمر او را در غیبتش طولانی گرداند، آن‌گاه او را به قدرتش به صورت جوانی چهل ساله ظاهر کند. تا معلوم شود که خدا بر هر کاری قدرت دارد».

۴ ـ گواهی امام حسین

از امام حسین نقل شده که فرمود: «قائم هذه الأمّة هو التاسع من ولدي، وهو صاحب الغيبة، وهو الّذي يُقسَم ميراثه وهو حيّ»؛[1] «قائم این امت همان نهمین از اولاد من است، و او صاحب غیبت است. او کسی است که در حال زنده بودن اموالش تقسیم می‌گردد».

۵ ـ گواهی امام زین‌العابدین

از امام سجّاد نقل شده که فرمود: «إنّ للقائم منّا غيبتين: احداهما اطول من الأخرى... وامّا الأخرى فيطول أمدها حتى يخرج من هذا الأمر اكثر من يقول به، فلا يثبت عليه الّا من قوي يقينه وصحت معرفته ولم‌يجد في نفسه حرجاً ممّا قضينا وسلّم لنا اهل البيت»؛[2] «همانا برای قائم از ما دو غیبت است که یکی از آن دو از دیگری طولانی‌تر می‌باشد... و دیگری چندان مدتش طولانی شود که بیشتر افراد قائل به امامت او از این امر خارج گردند، و تنها کسانی بر این امر ثابت قدم بمانند که یقینشان قوی و معرفتشان صحیح باشد و در دلشان تنگی از آنچه ما حکم کرده‌ایم نیابند و تسلیم ما اهل‌بیت باشند».

۶ ـ گواهی امام باقر

صدوق به سندش از امام باقر نقل کرده که در ذیل آیهٔ: ﴿قُلْ أَرَءَيْتُمْ إِنْ

---

۱. کمال الدین ج ۱ ص ۳۱۷، ح ۲.
۲. کمال الدین ج ۱ ص ۳۲۳، ح ۸.

أَصْبَحَ مآؤُكُمْ غَوْراً فَمَن يَأْتِيكُم بِمآءٍ مَّعِينٍ»[1] فرمود: «هذه نزلت في القائم (الامام)، يقول: ان اصبح امامكم غائباً عنكم لاتدرون اين هو، فمن يأتيكم بإمام ظاهر يأتيكم بأخبار السماء والأرض وحلال الله عزّوجلّ و حرامه. ثمّ قال ﷺ: والله ما جاء تأويل هذه الآية ولابدّ أن يجيئ تأويلها»؛[2] «این آیه در شأن قائم (امام) نازل شده و می‌فرماید: اگر امام شما از میان شما غائب شد و ندانستید که کجاست پس چه کسی است که برای شما امام را ظاهر کند تا برای شما خبرهای آسمانی و زمینی آورده و از حلال و حرام خدای عزوجل خبر دهد؟ آن‌گاه فرمود: به خدا سوگند! هنوز تأویل آیه نرسیده است و به طور حتم تأویل آن خواهد رسید».

۷ ـ گواهی امام صادق ﷺ

صدوق به سندش از امام صادق ﷺ نقل کرده که فرمود: «من اقرّ بجميع الائمّة وجحد المهدي كان كمن اقرّ بجميع الأنبياء وجحد محمداً نبوته. فقيل له: يا بن رسول الله! فمن المهدي من ولدك؟ قال: الخامس من ولد السابع يغيب عنكم شخصه ولايحلّ لكم تسميته»؛[3] «هرکس به (امامت) تمام امامان اعتراف کند ولی مهدی را منکر شود به مانند آن است که به جمیع انبیا اقرار کرده ولی نبوّت محمّد را انکار کرده است. به حضرت عرض شد: ای فرزند رسول خدا! مهدی از اولاد شما کیست؟ فرمود: پنجمین از اولاد هفتمین که شخص او از میان شما غائب خواهد شد و نام بردن او برای شما حلال نخواهد بود».

---

۱. سوره ملک، آیه ۳۰.
۲. کمال الدین ج ۱ ص ۳۲۵ ـ ۳۲۶.
۳. کمال الدین ج ۲ ص ۳۳۳ ح ۱.

۸ ـ گواهی امام کاظم

صدوق به سندش از یونس بن عبد الرحمن نقل کرده که گفت: بر موسی بن جعفر وارد شدم و به او عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! آیا شما قائم به حق هستید؟ حضرت فرمود: «انا القائم بالحقّ، ولكنّ القائم الّذي يطهّر الأرض من أعداء الله عزّوجلّ يملأها عدلاً كما ملئت جوراً وظلماً هو الخامس من ولدي، له غيبة يطول أمدها...»؛[1] «من برپاکنندهٔ حق هستم ولی قائمی که زمین را از دشمنان خدای ـ عزّوجلّ ـ پاک کند و آن را پر از عدل نماید آنگونه که از جور و ستم پر شده باشد، پنجمین از اولاد من است، برای او غیبتی است که زمان آن طولانی است...».

۹ ـ گواهی امام رضا

صدوق به سندش از امام رضا نقل کرده که خطاب به دعبل فرمود: «...يا دعبل! الإمام بعدي محمّد ابني وبعد محمّد ابنه عليّ وبعد عليّ ابنه الحسن وبعد الحسن ابنه الحجة القائم المنتظر في غيبته، المطاع في ظهوره...»؛[2] «ای دعبل! امام بعد از من محمّد فرزند من است و بعد از محمّد فرزند او علی است و بعد از علی فرزندش حسن و بعد از حسن فرزندش حجت قائم که در غیبتش به انتظار اویند و هنگام ظهورش او را اطاعت کنند...».

۱۰ ـ گواهی امام جواد

صدوق به سندش از حضرت عبد العظیم حسنی نقل کرده که امام جواد

---

۱. کمال الدین ج ۲ ص ۳۶۱، ح ۵.
۲. کمال الدین ج ۲ ص ۳۷۱، ح ۵.

به من فرمود: «یا ابا القاسم! إنّ القائم منّا هو المهديّ الّذي يجب أن ينتظر في غيبته ويطاع في ظهوره، وهو الثالث من ولدي...»؛[۱] «ای اباالقاسم! همانا قائم از ما همان مهدی است که باید در غیبتش انتظار (ظهور) او را داشت و هنگام ظهورش او را اطاعت کرد. و او سومین از اولاد من است...».

۱۱ ـ گواهی امام هادی

صدوق به سند خود از ابی‌هاشم داود بن قاسم نقل کرده که گفت: از ابو الحسن صاحب عسکر شنیدم که می‌فرمود: «الخلف من بعدي ابني الحسن، فكيف لكم بالخلف من بعد الخلف! فقلت: ولِمَ جعلني الله فداك؟ فقال: لأنكم لاترون شخصه ولايحلّ لكم ذكره باسمه. فقلت: فكيف نذكره؟ قال: قولوا: الحجّة من آل محمّد»؛[۲] «جانشین بعد از من فرزندم حسن است، پس چگونه است شما را به جانشین بعد از جانشین؟ عرض کردم: چرا، خداوند مرا فدای توگرداند؟ حضرت فرمود: زیرا شما شخص او را مشاهده نمی‌کنید و حلال نیست که اسم او را بر زبان جاری سازید. عرض کردم: پس چگونه او را یاد کنیم؟ حضرت فرمود: بگویید: حجت از آل محمّد».

۱۲ ـ گواهی امام عسکری

امام عسکری خطاب به أحمد بن اسحاق فرمود: «... يا احمد بن اسحاق! مَثَله في هذه الأمّة مثل الخضر، و مثله مثل ذي القرنين، والله ليغيبنّ غيبة لاينجو فيها من الهلكة الّا من ثبّته الله عزّوجلّ على القول بإمامته

---

۱. کمال الدین ج ۲ ص ۳۷۷، ح ۱.
۲. کمال الدین ج ۲ ص ۳۸۱.

ووفّقه (فیها) للدعاء بتعجیل فرجه...»؛[1] «... ای احمد بن اسحاق! مثل او - حضرت مهدی ﷺ - در این امت همانند خضر است، و نیز مَثَل او مَثَل ذوالقرنین می‌باشد. به خدا سوگند! به طور حتم غیبتی خواهد کرد که در آن هیچ کس از هلاکت نجات نخواهد یافت مگر کسی که خدای - عزّوجلّ - او را بر اعتقاد به امامتش ثابت کرده و او را در عصر غیبتش بر دعای به تعجیل فرجش موفّق گرداند».

۱۳ - گواهی امام زمان ﷺ

امام زمان ﷺ در توقیعی که به علی بن محمّد سمری داشت فرمود: «یا علیّ بن محمّد سمري! اسمع، اعظم الله اجر اُخوانك فیك، فإنّك میّت ما بینك وبین ستّة أیّام، فاجمع امرك ولاتوص إلی أحد یقوم مقامك بعد وفاتك، فقد وقعت الغیبة التامة، فلاظهور إلّا بعد اذن الله تعالی ذکره، وذلك بعد طول الأمد وقسوة القلب وامتلاء الأرض جوراً...»؛[2] «ای علی بن محمّد سمری! گوش فراده، خداوند اجر برادرانت را دربارهٔ تو عظیم گرداند. تو بعد از شش روز از دنیا رحلت می‌کنی، پس کارهایت را تمام کن، و بر هیچ کس وصیت مکن تا بعد از رحلتت جانشین تو گردد، زیرا غیبت کامل فرارسیده است و ظهوری نیست مگر بعد از اذن خداوند متعال و آن بعد از مدّتی طولانی است که قلب‌ها قساوت پیدا کرده و زمین پر از ظلم شده است...».

---

۱. کمال الدین ج ۲ ص ۳۸۴، ح ۱.
۲. بحار الانوار ج ۵۲ ص ۱۵۱، ح ۱.

تعریف امامت

با مراجعه به کتاب‌های کلامی شیعی و غیر شیعی و نیز کتاب‌های فلسفی و عرفانی پی می‌بریم که دو تفسیر و روش در تعریف امامت وجود دارد:

۱ ـ تعریف کلامی

در تعریف کلامی برای امامت آن گونه که قبلاً اشاره شد تکیه‌گاه متکلمین بر بعد ریاست و زعامت اسلامی و جانشینی پیامبرﷺ در اموری است که مربوط به دنیا و دین مردم می‌باشد.

شیخ مفیدؒ می‌گوید: «امامت عبارت است از پیشی گرفتن در چیزی که مقتضای اطاعت و اقتداء به او است.»[۱]

شیخ طبرسیؒ می‌نویسد: «آنچه که از لفظ امام به دست می‌آید دو چیز است: یکی این‌که او مقتدا و امام مردم در افعال و رفتار است. دیگر این‌که او کسی است که متولّی تدبیر امت و سیاست آنان بوده و قیام به امور آن‌ها خواهد کرد. جانیان را تأدیب کرده و والیان را نصب خواهد نمود کسی که مستحقّ حدّ الهی است بر او اجرا کرده و با کسی که درصدد دشمنی و کید با اسلام است مقابله خواهد کرد.»[۲]

علامهٔ حلّیؒ می‌فرماید: «امامت ریاست بر عموم مردم برای یکی از اشخاص در امور دین و دنیاست.»[۳] او در شرح باب حادی عشر قید به عنوان «نیابة عن النبیّ» را اضافه کرده است.[۴]

---

۱. الإفصاح في الإمامة، ص ۲۷.
۲. مجمع البیان، ج ۱، ص ۳۷۷.
۳. نهج المسترشدین، ص ۶۲
۴. النافع لیوم الحشر، ص ۹۳.

۲ ـ تعریف فلسفی ـ عرفانی

تفسیر و تعریف دیگری برای امامت از ناحیهٔ فلاسفه و عرفا شده، به این‌که امامت منصبی الهی همانند نبوّت است و بین این دو هیچ فرقی به جز وحی نیست. امامت استمرار تمام وظایف نبوّت به جز تحمّل وحی الهی است. و نیز نوعی تصرف در باطن و نفوس افراد به کمال مطلوب انسان است. مطابق این تعریف ریاست در امور دین و دنیا که در تعریف سابق آمده شأنی از شؤونات و وظیفه‌ای از وظایف امامت به حساب می‌آید، وگرنه امامت نظیر نبوّت در تمام درجات عالی است.

مطابق این تعریف، اختلاف بین امامیه و دیگران بر سر مسألهٔ امامت، اختلاف در شرایط امام نیست، بلکه بازگشت اختلاف به نفی و اثبات است. شیعه امامت را به این معنا معتقد است و دیگران منکر. می‌دانیم که اگر در تعریف امامت بر تفسیر متکلمین اکتفا کنیم نمی‌توان امامت را جزء اصول دین به حساب آورد، بلکه مطابق حرف اهل سنّت، به فروع دین سزاوارتر خواهد بود. لذا متکلمین شیعی در توجیه تعریف خود به آن نحو می‌گویند: ما به جهت مماشات با مذاهب دیگر اسلامی امامت را چنین تعریف نمودیم، نه این‌که خود به آن ملتزم باشیم.

بالاتر از این، شیعه معتقد است که مقام امامت بالاتر از مقام نبوّت است، گرچه برخی از انبیا همانند رسول اکرم اسلامﷺ هر دو مقام را بر عهده داشت. آنان در اثبات مدعای خود به آیهٔ «ابتلاء» تمسک می‌کنند؛ زیرا خداوند متعال مطابق این آیه بعد از امتحان حضرت ابراهیم نبیّ؈ او را به مقام امامت نایل

ساخت. از اینجا معلوم می‌شود که این مقام از مقام نبوّت و إخبار از خداوند، بالاتر است.

تعریفی که علامهٔ طباطبایی‌ﷺ از امامت ارائه داده این است که امامت آن است که انسان به گونه‌ای باشد که دیگران به او اقتدا کرده و کردار و گفتار خود را به نحو تبعیت، تطبیق دهد. مطابق این تعریف امامت حقیقتی وراء مثل مقام اطاعت یا ریاست دین و دنیا یا وصایت یا خلافت و جانشینی در روی زمین به معنای حکومت بین مردم است.[1]

عمق معنای امامت نزد علامهٔ طباطبایی‌ﷺ در این ظاهر می‌شود که می‌گوید: برای امامت باطنی است که همان ولایت بر مردم و کردار آنان است، و این هدایت باطنی چیزی جز ایصال به مطلوب نیست، چیزی که اختلاف اساسی با هدایت ظاهری دارد که از آن به بیان راه تعبیر می‌شود، وظیفه‌ای که به امام اختصاص ندارد. در ضمن این معنای دقیق عرفانی برای امامت، این حقیقت مندرج است که در هر زمان احتیاج به انسان کامل معصوم از هر جهت است.

جمع بین دو تعریف

با کمی تأمّل ملاحظه می‌کنیم که می‌توان، بین این دو تعریف جمع نمود.

۱ ـ مفهوم امامت در عالم فعل و اثبات ـ نه به حسب عالم واقع و ثبوت ـ مفهومی است که قابل تحول و تکامل است و می‌توان گفت که نزد قدما با تتبّع و تحقیقی که داشتند آن گونه که الآن این مفهوم واضح شده، نبوده است. و این به مجموع عواملی باز می‌گردد؛ خواه به جهت این بوده که بزرگان

۱. المیزان، ج ۱، ص ۲۷۱.

قرارشان بر این بود که مطابق اصطلاحات اهل سنّت در این زمینه مشی کرده باشند و یا این‌که ادوات و وسایل تفکیر کلامی به طور کلّی آن‌ها را به این سمت و سو و نتیجه و تعریف کشانده است.

شاهد این مطلب این است که بسیاری از امور که در گذشته غلوّ به حساب می‌آمد الآن از ضروریات امامت به شمار می‌آید، همان‌گونه که در علم رجال و تراجم به آن اشاره شده است.

۲ ـ توجیه دوم آن است که بگوییم در حقیقت هیچ تنافی بین دو تفسیر و تعریف نیست بلکه تعریف اول برای امامت صحیح است ولی در تعریف دوم بین تعریف امامت و بین مقام امام خلط شده است. هر دو تعریف در شؤون امامت توافق دارد ولی این شؤون در حقیقت تعریف امام نیست بلکه تعریفی برای امامت است، به این‌که بگوییم: امامت عبارت است از ریاست عمومی در امور دین و دنیا و اما این‌که امامت از مناصب الهی است، همه قبول دارند.

۳ ـ توجیه دیگری که در جمع بین این دو نوع تعریف وجود دارد این‌که بگوییم: به طور اصولی و کلّی بین روش کلامی و روش فلسفی ـ عرفانی فرق و اختلاف اساسی وجود دارد. بازگشت این اختلاف تنها به تحوّل در مفهوم نیست بلکه رجوع آن به دو نوع روش برداشت است؛ زیرا روش کلامی در رسیدن به معارف دینی اعتماد بر عقل و استدلال عقلانی است، در حالی که تکیه‌گاه فلسفی ـ عرفانی بر آن است که استدلال عقلانی و تکیه و اعتماد بر عقل به تنهایی کار صحیح به نظر نمی‌رسد و نمی‌تواند انسان را به هدف و حقیقت امور برساند. این دو، نوع برداشت است و مجرد اختلاف در تعریف به

نظر نمی‌آید. فیلسوف عارف، اهل اشراق و کشف است و درصدد آن است که حقایق را با گذشتن از گذر عقل و با رسیدن به حقیقت آن‌ها از راه شهود باطن درک وکشف کند، راهی که هرگز در آن خطا و اشتباه وجود نداشته باشد.

ادلهٔ وجوب و ضرورت امامت

شیعهٔ امامیه، امامت را عقلاً واجب می‌داند، واشاعره آن را تنها به دلیل نقل واجب می‌شمارد. وگروهی از معتزله آن را عقلاً و نقلاً واجب می‌شمارند.

متکلمین امامیه بر ضرورت و وجوب عقلی امامت، ادله‌ای اقامه کرده‌اند که در جای خود به آن اشاره کرده‌ایم؛ از قبیل: دلیل لطف، وجوب حفظ شریعت، ضرورت بیان احکام شریعت و... .

واز طرف دیگر برای امام صفاتی را از قبیل عصمت قائلند؛ زیرا عصمت امام مقتضای لطف بوده و با وظیفهٔ او نیز که حفظ شریعت اسلامی و تبیین احکام است سازگاری دارد.

بررسی مشکل غیبت امام

اشکالی که بر نظریهٔ امامت نزد شیعهٔ امامیه با اعتقاد به غیبت امام عصر ﷺ متوجه است را نسبت به هر دو تعریف که دربارهٔ امامت وارد شده مطرح خواهیم کرد:

۱ ـ اشکال غیبت مطابق تعریف متکلمین

متکلمین بر ضرورت امامت ـ آن گونه که اشاره شد ـ به ادله‌ای از قبیل

قاعدهٔ لطف، لزوم حفظ شریعت و تبیین دین الهی و شریعت استدلال کرده‌اند. می‌دانیم که این اهداف که برای امامت ذکر شده تنها با حضور امام در بین مردم حاصل می‌گردد و با غیبت امام از میان مردم نمی‌توان به این اهداف مقدّس دسترسی حاصل نمود.

از طرفی دیگر، متکلمین در اقامهٔ دلیل بر لزوم عصمت امام نیز به دلیل لطف و ضرورت حفظ شریعت استدلال می‌کنند و می‌دانیم که این دو دلیل نیز تنها با وجود امام قابل اجرا است؛ زیرا لطف بدون وجود معصوم حاصل نمی‌گردد، و نیز حفظ شریعت بدون وجود معصوم تحقق نمی‌یابد.

پاسخ: در پاسخ از این اشکال، مطابق تعریف متکلمین بر امامت می‌گوییم:

اوّلاً: هم در وجود امام مصحلت است و هم در غیبت او، جز این‌که مصلحت در وجود امام به مکلفین باز می‌گردد و مصلحت در غیبت ایشان به خود حضرت باز می‌گردد. گرچه سبب موجب در غیبت آن حضرت خود مردمند.

به تعبیر دیگر: سبب در عدم انبساط ید حضرت این نیست که از لطف خارج شده باشد بلکه جهت لطف دائماً باقی است، و عدم حصول آن به جهت امری است که به غیر خدا باز می‌گردد.

ثانیاً: نسبت به مسألهٔ حفظ شریعت می‌گوییم: این وظیفه متوقف به حضور فیزیکی و شخصی حضرت در بین مردم نیست، بلکه به طور کلّی شریعت را خودش در پس پردهٔ غیبت حافظ بوده و نیز به نحوی دیگر با نصب نایبان عام، این وظیفه را در سطحی دیگر بر عهدهٔ آن‌ها گذارده است.

ثالثاً: الطاف، همانند مصالح و مفاسد نفس الأمریّه و ملاکات احکام، دارای درجات مختلف است، که با تزاحم آن‌ها ملاک اهمّ و آنچه که لطف او بیشتر است مقدّم می‌گردد. لذا گرچه امامت و حضور امام ضرورتی است که در حقّ بندگان، لطف الهی به حساب می‌آید و می‌تواند بندگان را به طاعت نزدیک کرده و از معصیت و نافرمانی دور سازد، ولی گاهی لطف بیشتر در غیبت این امام و عدم حضور او در بین مردم است، همان‌گونه که در فلسفهٔ غیبت امام مهدی‌؟ با ذکر مقدماتی این مطلب را به اثبات رساندیم. مگر نه این است که زمین نباید خالی از وجود حجّت باشد؟ مگر نه این است که خوف کشته شدن امام وجود داشته است؟ مگر نه این است که امامان بعد از پیامبر تا روز قیامت دوازده نفرند؟ و برای عصر ظهور نیز احتیاج به رهبر و امام معصوم است؟ این‌ها و جهات دیگر که در جای خود به آن اشاره شد، همگی ما را به این امر رهنمون می‌سازد که گاهی لطف در غیبت امام است. و این لطف از اهمیت بیشتری برخوردار است. مگر نه این است که خداوند یازده امام را فرستاد ولی عموم مردم از آن استقبال نکردند، لذا شرایط با تغییر اوضاع و احوال فرق می‌کند و هر زمانی به جهت اتفاقاتی که پدید می‌آید، و حالاتی که بر مردم عارض می‌شود، مقتضیات خاص خود را به دست می‌آورد.

۲ ـ اشکال غیبت امام مطابق تعریفی دیگر

ذکر شد که برای امامت دو نوع تعریف شده است، و تعریف دوم آن به تفسیر امامت به معنای باطنی باز می‌گردد. مقصود از تفسیر باطنی امامت این است که امامت حقیقتی است که امام به جهت قابلیاتی که پیدا می‌کند از قبیل

قرب الهی و رسیدن به مقام یقین، به آن دسترسی پیدا می‌کند؛ زیرا هدایت به معنای بیان راه، جدای از نبوّت نیست، پس معنای امامت همان ایصال به مطلوب است که به تعبیر مرحوم علامهٔ طباطبایی‌ﷺ تصرفی در نفوس است که به وسیله آن انسان را به سوی کمال خود رهنمون می‌سازد.[1]

مطابق این تفسیر و تعریف برای امامت، دیگر جایی برای اشکال غیبت باقی نمی‌ماند؛ زیرا این وظیفهٔ متفرّع بر وجود حضرت در بین مردم است نه بر حضور او، تا با غیبت حضرت منافات داشته باشد، گرچه هدایت تشریعی نیز از وظایف او بوده و از شؤونات آن مقام قرب الهی است. موضوع غیبت آن حضرت تنها عایقی است در مقابل برخی از وظایفی که به امام واگذار شده است، مشکلی که می‌توان به آن جواب‌های متعدد داد بدون آن‌که خدشه‌ای بر اصل امامت او و تأثیر آن در خارج وارد سازد، همان‌گونه که قبلاً به برخی از جواب‌ها نسبت به آن وظایف اشاره شد.

از آنجا که حلّ اساسی اشکال غیبت امام مبتنی بر تفسیر و تعریف دوم بر امامت است لذا جا دارد با عمق بخشیدن به این بحث، این معنا و تعریف امامت را از لابه‌لای آیات و روایات به اثبات برسانیم:

امامت و هدایت و ولایت باطنی

برای روشن شدن حقیقت ولایت و هدایت باطنی بیان دو مقدمه ضروری است.

---

۱. المیزان، ج ۱۴، ص ۳۰۴.

مقدمه اوّل:

به نظر اسلام و سایر ادیان آسمانی یگانه وسیلهٔ سعادت انسان ایمان و عمل نیک است که دین آسمانی به او تعلیم می‌دهد و از راه فطرت درک می‌کند. خداوند از طریق وحی به پیامبران انسان‌ها را به کار خوب تشویق می‌کند و انسان هر عمل نیک یا بد را که انجام می‌دهد در باطن او اثر می‌گذارد، و زندگی آینده مرهون آن می‌باشد.

انسان دانسته یا ندانسته تحت تربیت قرار می‌گیرد و انسان صالح بعد از گذراندن ایام تربیت به واسطه ملکات روحی که در باطن خود ایجاد کرده است به زندگی سعادت‌مند می‌رسد. بنابراین انسان در باطن حیات ظاهری دارای حیاتی باطنی متناسب با اعمال خود اوست قرآن می‌فرماید: ﴿مَنْ عَمِلَ صالِحاً فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَياةً طَيِّبَةً﴾[1] «هرکس عمل صالح انجام دهد به او حیات نیکو دهیم».

آیه با صراحت دلالت دارد که خداوند هر مؤمنی را که عمل صالح انجام داده به حیات جدید غیر از آن حیات که به دیگران داده است، زنده می‌کند. مقصود از حیات جدید تغییر و تبدیل حیات نیست، یعنی در ورای حیات ظاهری زندگی اختصاصی که مشترک با حیات قبلی بوده می‌دهد در عین این که حیات جدیدی است همان حیات است با مراتب معنوی، یعنی زندگی‌اش قوی‌تر و روشن‌تر است. مثل روح قدسی که خداوند آن را مخصوص انبیا دانسته است زندگی سوم نیست پس این حیات معنوی ظاهر و خالص است.

---

۱. سوره نحل، آیه ۹۷.

حیات انسان یک حیات ممتد و دامنه‌دار بی‌نهایتی است که به این زندگی کوتاه دنیوی منحصر نبوده در ورای این حیات ظاهر، حیات باطنی وجود دارد، حیات باطنی و به عبارت دیگر حیات اخروی انسان ارتباط کامل با خوبی و بدی‌های اعمال این جهان دارد، بنابراین سعادت اخروی منوط به عمل به مقررات و دستوراتی است که از طرف خداوند برای بشر قرار داده شده است.

خلاصه این که انسان در باطن این حیات ظاهری حیاتی باطنی (حیات معنوی) دارد که از اعمال وی سرچشمه می‌گیرد.

مقدمه دوم:

انبیا و اوصیا﷩ که دیگران را به ایمان و عمل صالح دعوت می‌کنند، خود پیش و بیش از دیگران، عامل به آنچه دعوت می‌کنند، هستند. آنان مردم را به حیات معنوی رهنمون می‌سازند که خود دارای همان حیات معنوی هستند تا خداوند کسی را هدایت نکند، هدایت دیگران را به دستش نمی‌دهد. قرآن کریم می‌فرماید: «وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا»؛[1] «ما آن‌ها را امام قرار دادیم که به امر ما هدایت کنند».

هدایت و راهنمایی در آیه مطلق آمده و مقید به هدایت ظاهری نشده است، پس هدایت ظاهری و باطنی را شامل می‌شود از این دو مقدمه می‌توان نتایج زیر را به دست آورد:

۱ـ پیامبران یا ائمه﷩ در میان هر امت مقام نخست را دارا هستند و در کمال حیات معنوی بسر می‌برند که مردم را به سوی آن هدایت می‌کنند.

---

۱. سوره انبیاء، آیه ۷۳.

۲ـ کسی که از سوی خداوند، پیشوای امت قرار داده شده است علاوه بر هدایت ظاهری، هدایت باطنی امت را نیز بر عهده دارد.

ماهیت ولایت باطنی

با توجه به دو مقدّمه‌ای که بیان شد، می‌توان ماهیت ولایت باطنی را این‌گونه بیان کرد: «ولایت باطنی حضرت حجت به این معنی است که حضرت هدایت باطنی انسان‌ها را عهده‌دار است که از نوع هدایت ظاهری و امر تشریعی نیست.

این مقام از طرف خداوند به برگزیدگان اعطاء می‌شود و هدایت الهی با امر تکوینی به وسیله آن انسان‌های والا انجام می‌گیرد و انسان‌ها با یک نوع جذبه و هدایت روحانی هدایت می‌شوند امام با آگاهی از اعمال و رفتار انسان‌ها می‌تواند در مجرای افکار و درون آنان تأثیر بگذارد و قلوب افراد را با توجه به گوناگونی و درجات مختلفی که دارد با انوار معارف جلا و روشنی بخشد و آن‌ها را در تهذیب و سیر باطنی‌شان یاری رساند، انبیاء و امامان ﷺ پس از آن که قدرت و اراده آنان در برابر حوادث آزموده شد و توانایی روحی و معنوی آنان به مرحلهٔ یقین رسید به مقام امامت و ولایت باطنی به هدایت باطنی انسان‌ها نایل آمدند.»

هدایت‌گر باطنی انسان‌ها گاهی یکی از انبیاء گرامی بوده مانند حضرت نوح، ابراهیم، موسی، عیسی، محمد ﷺ و پیامبران دیگری که قرآن کریم آن‌ها را به امامت معرفی می‌کند. این افراد دارای دو منصب می‌باشند، یکی

نبوت که گرفتن وحی و رساندن به مردم است و دیگری امامت که پیشوایی ورهبری باطنی مردم است در صراط سعادت حقیقی وگاهی مقام نبوت را نداشته و تنها مقام ولایت و امامت باطنی را دارا می‌باشد، که حضرت ولی عصرعليه‌السلام مصداق آن است و او هدایت باطنی انسان‌ها را رقم می‌زند و آن‌ها را به سوی سعادت حقیقی رهنمون می‌سازد.

بنابراین امام (به طور عام) چنان که نسبت به ظاهر اعمال مردم پیشوا وراهنما است و امامت و هدایت و ولایت ظاهری دارد، در باطن نیز سمت پیشوایی را دارد و از راه باطن هدایت‌گر انسان‌ها است و قافله‌سالار کاروان انسانیت است که به سوی خدا سیر می‌کند امام در واقع هادی امت اسلامی است چه حضور فیزیکی داشته باشد مثل زمان حضرت امام علیعليه‌السلام و بقیه ائمهعليهم‌السلام تا امام حسن عسکریعليه‌السلام و یا حضور ظاهری نداشته باشد باز هم هدایت (باطنی) مردم را به دوش دارد. چنان چه پیامبر اسلامصلى‌الله‌عليه‌وآله درباره امام حسن و امام حسینعليهما‌السلام فرمود: «الحسن والحسین امامان قاما او قعدا»؛ امام حسن و امام حسینعليهما‌السلام قیام کنند یا نکنند به هر حال امام هستند.» وقتی که حضرت حجة بن الحسن ولایت دارد و امام است در باطن سمت هدایت را دارا است، زیرا غیبت و حضور جسمانی امام تأثیر ندارد یعنی وجود فیزیکی امام ملاک نیست.

امام چنانچه وظیفهٔ راهنمایی صوری مردم را به عهده دارد هم چنان ولایت و هدایت باطنی مردم را نیز به دوش دارد.

واضح است که ادارهٔ امر اعمال امری است ملکوتی و ارتباط به مسأله

غیبت و حضور جسمانی امام ندارد. اگر امام مبسوط الید باشد و زعامت سیاسی و... را داشته باشد در ظاهر هدایت مردم را به عهده دارد و هادی امت اسلامی است.

ولی اگر امام مبسوط الید نباشد (مثل زمان حال) هدایت صوری و ظاهری ندارد و از طریق باطن هدایت امت اسلامی را عهده‌دار است و مردم را از راه باطن هدایت می‌کند.[1]

علاّمه طباطبایی؛ ولایت را باطن نبوت می‌داند و امام را حامل ولایت معرفی می‌کند، اگرچه مفهوم امامت و ولایت به هر یک از ائمه صدق می‌کند اما آنچه مهم است اینست که فعلاً مصداق امامت و ولایت حجت بن الحسن صاحب الزمان؛ است و ولایت ایشان ولایت باطنی است که از راه باطن هدایت جامعهٔ اسلامی و امت اسلامی را به عهده دارد، ایشان می‌فرماید: «نسبت میان نبوت و ولایت، نسبت ظاهر و باطن است و دین که متاع نبوت است، ظاهر ولایت، و ولایت باطن نبوت است»[2]

امام حامل ولایت است

پس بنابراین که ولایت باطن نبوت باشد، امام حامل ولایت است و ولایتش باطنی است، نبوت یک واقعیتی است که احکام دینی مربوط به

۱. محمد حسین طباطبایی، بررسی‌های اسلامی، ج ۳، ص ۷۸ سالنامهٔ مکتب تشیع شمارهٔ ۲ ص ۷۵. شیعه در اسلام ص ۳۱۲.

۲. محمد حسین طباطبایی، سالنامه مکتب تشیع، همان؛ شیعه در اسلام، ص ۱۸۶.

زندگی را به دست آورده و به مردم می‌رساند، و ولایت واقعیتی است که در نتیجهٔ عمل به دستورات نبوت در انسان به وجود می‌آید تا اندازه‌ای اکتسابی بوده اما هدایت باطنی مخصوص انبیا و اوصیا است که قرآن می‌فرماید: «وَجَعَلْناهُمْ أَئِمَّةً یَهْدُونَ بِأَمْرِنا»؛[1] «ما آن‌ها را امام قرار دادیم که به امر ما هدایت می‌کنند».

ادلهٔ ولایت و هدایت باطنی

برای اثبات ولایت و هدایت باطنی امام می‌توان به ادلهٔ نقلی و عقلی تمسک کرد:

الف ـ دلیل عقلی

چنانچه دانسته شد ظواهر اعمال دینی بدون یک واقعیت باطنی و زندگی معنوی امکان‌پذیر نیست؛ خداوند که برای انسان‌ها ظواهر دینی را تهیه و تدارک دیده و آنان را به سوی آن دعوت نموده است ضرورتاً واقعیتی باطنی را که نسبت به ظواهر دینی به منزلهٔ روح است آماده ساخته است. با توجه به این، وجود حجت (ولایت و هدایت باطنی ولی عصر) غایت خلقت انسان است؛ زیرا خلقت بدون غایت (ولایت و هدایت) امکان‌پذیر نیست، و حجت (ولایت و هدایت باطنی) غایت انسان است، و اگر حجت نباشد، فعل خداوند بدون غایت خواهد شد و صدور چنین فعلی از خداوند متعال محال است.

به عبارت دیگر عالم انسانی، که خلقت انسانی است دارای کمال خاصی

---

۱. سوره انبیاء، آیه ۷۳.

است که باید به آن کمال هدایت شود؛ و هدایت، حجت می‌خواهد؛ زیرا امام وسیله هدایت است.[۱]

در فرازی از زیارت جامعه کبیره آمده است: **«ویهتدي بهدایکم»؛ «خلق به هدایت شما هدایت می‌شوند».**[۲]

امامت و ولایت به طور عام مثل نبوت است؛ زیرا عالم بدون امامت و ولایت (هدایت باطنی) امکان‌پذیر نیست مثل یک باغ، که باغبان لازم دارد تا درختان رشد پیدا کنند و به سر حد کمال برسند، پس بنابراین حضرت حجت ولایت و هدایت باطنی جامعهٔ اسلامی را عهده‌دار است، که از طریق باطن هدایت می‌کند. و همین حکم عقلی در روایت آمده است: **«لولا الحجة لساخت الأرض باهلها»؛[۳] «اگر حجت (ولایت باطنی ولی عصر) نبود قطعاً زمین مضطرب شده و ساکنانش را در خود فرو می‌برد».**

بنابراین حضرت حجت ولایت باطنی جامعهٔ اسلامی را در عمل پیشوایی نموده و از طریق باطن هدایت می‌کند.

ب) دلیل نقلی

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا...﴾؛[۴] **«و آنان را پیشوای مردم قرار دادیم تا خلق را به امر ما هدایت کنند».**

و نیز فرمود: ﴿وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا

---

۱. محمد حسین طباطبایی، در محضر علامه، چاپ دوم، قم، انتشارات نهاوندی، ۱۳۸۳.
۲. زیارت جامعه کبیره، (مفاتیح الجنان). ۳. محمد باقر مجلسی، بحار، ج ۲۳، ص ۵۷-۱.
۴. سورهٔ انبیاء، آیهٔ ۷۳.

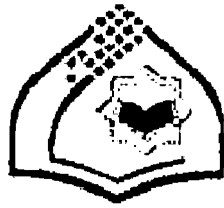
بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ﴾؛[1] «و از آنان امامان و پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما [مردم را] هدایت می‌کردند چون شکیبایی نمودند و به آیات ما یقین داشتند.»

علامهٔ طباطبایی در تفسیر آیهٔ اوّل می‌گوید: «ظاهر قول خداوند ﴿أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا﴾ این است که هدایت به امر خدا تفسیر معنای امامت است. و در تفسیر آیهٔ ۱۲۴ از سورهٔ بقره معنای هدایت امام به امر خداوند را توضیح دادیم، و آنچه در اینجا قابل ذکر است این‌که این هدایتی که از شؤون امامت برشمرده شده به معنای بیان راه نیست؛ زیرا خداوند سبحان ابراهیم را بعد از آن‌که نبیّ قرار داده بود او را امام معرفی کرد و نبوّت منفکّ از بیان راه و ارائهٔ طریق نیست، پس تنها معنایی را که می‌توان برای امامت در این آیه نمود این‌که امامت به معنای ایصال و رساندن انسان به مطلوب و هدف است، که نوعی تصرف تکوینی در نفوس مردم با رساندن آنان به کمال و منتقل ساختن آن‌ها از موقف معنوی خاصی به مرتبه‌ای دیگر است... حال اگر امام مردم را این‌گونه هدایت می‌کند، باید خودش قبل از آن به این نوع هدایت رسیده باشد تا از او به دیگران بر اساس قابلیت‌ها برسد. پس امام همان رابط بین خداوند و مردم در رساندن فیوضات باطنی است که از خداوند گرفته و به مردم افاضه می‌کند، همان‌گونه که شخص نبیّ به لحاظ نبوتش، واسطهٔ فیوضات ظاهری؛ یعنی همان شریعت الهی بین خداوند و مردم می‌باشد... ولی در برخی از موارد نبوّت و امامت با هم در شخصی جمع شده است؛ همانند ابراهیم و فرزندانش....»[2]

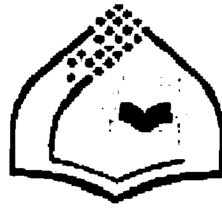
---

۱. سورهٔ سجده، آیهٔ ۲۴.

۲. المیزان، ج ۱۴، ص ۳۰۴.



فلسفه غیبت



یکی از سؤال‌هایی که در طول تاریخ عصر غیبت مطرح بوده و هست این‌که: چرا امام زمان‌ عليه السلام غایب شد و چرا ما با آن حضرت ارتباط نداریم؟ چه فرقی بین این عصر و عصرهای گذشته است؟ آیا وظیفهٔ امام هدایت بشر نیست؟ اگر هست، پس چرا او را نمی‌بینیم؟ و...

قاضی عبدالجبار معتزلی می‌گوید: «اگر امام ظاهر نشود تا به وسیلهٔ او نقص‌ها جبران گردد، چه فایده‌ای برای او مترتب است، بسان آن که اصلاً حجّتی بر روی زمین نباشد، زیرا به صرف وجود امام، نقص برطرف نمی‌شود، بلکه به امامِ ظاهر است که نقص جبران می‌گردد.»[1]

همچنین تفتازانی می‌نویسد: «مسئله اختفای امام از مردم به این کیفیت که تنها اسمی از او در بین باشد جداً بعید است و امامت او در اختفا امری بیهوده می‌باشد، زیرا غرض از امامت، حفظ شریعت، نظام، دفع جور و غیره است...».[2]

پاسخ سؤال

سؤال مورد نظر را با ذکر مقدماتی که خود آن‌ها ما را به نتیجهٔ قطعی می‌رساند، جواب خواهیم داد.

---

۱. المغنی، ج ۱، ص ۵۷.
۲. شرح مقاصد، مبحث امامت.

مقدمهٔ اول: غلبهٔ اسلام بر سایر ادیان

در متون اسلامی ـ اعمّ از قرآن و حدیث ـ اشاره‌های متعدّدی بر این مسئله شده است که در آخرالزمان، دین اسلام بر تمام ادیان غلبه کرده و عدل و داد و حکومت الهی و توحیدی سرتاسر گیتی را فرا خواهد گرفت.

بررسی آیات

الف) خداوند متعال در قرآن در سه آیه اشاره به این نکته دارد که هدف از فرستادن و مبعوث کردن پیامبر اکرمﷺ به دین حق همانا غلبهٔ دین اسلام بر سایر ادیان است:

خداوند می‌فرماید: ﴿هُوَ الَّذي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾؛[1] «اوست خدایی که رسول خود را با دین حقّ به هدایت خلق فرستاد تا بر همهٔ ادیان عالم تسلط و برتری دهد....».

و نیز در آیهٔ دیگر می‌فرماید: ﴿هُوَ الَّذي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَكَفىٰ بِاللهِ شَهيداً﴾؛[2] «اوست خدایی که رسول خود محمّدﷺ را با دین حقّ به هدایت خلق فرستاد تا آن را بر همهٔ ادیان غالب گرداند و بر حقیقت این سخن گواهی خدا کافی است».

استدلال به این آیه در صورتی تمام می‌شود که ضمیر «لیظهره» را به دین حقّ برگردانیم نه «رسول» و صحیح هم همین است، به دو جهت:

۱ ـ این‌که در ادبیات عرب این قاعده معروف است: «الاقرب یمنع الأبعد» یعنی تاجایی که ممکن است ضمیر را به مرجعی نزدیک برگردانیم، نوبت به

---

۱. سوره توبه، آیهٔ ۳۳؛ سوره صف، آیهٔ ۹.   ۲. سوره فتح، آیهٔ ۲۸.

ارجاع ضمیر به دور نمی‌رسد. از همین‌رو می‌دانیم که ارجاع ضمیر به دین حق، اقرب است.

۲ ـ به دلیل قاعده «لزوم سنخیت بین غالب و مغلوب» زیرا آنچه که بـر سایر ادیان غالب است دین حقّ است، نه شخص پیامبرﷺ.

از همین رو سعیدبن جبیر در تفسیر این آیهٔ می‌گوید: «هو المهدی(عج) من ولد فاطمة رضی‌الله عنها»؛[1] او مهدی از اولاد فاطمه علیهاالسلام است».

ب) خداوند می‌فرماید: ﴿وَعَدَ اللهُ الَّذينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضىٰ لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لاٰ يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذٰلِكَ فَأُولٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾؛[2] **«خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند وعده می‌دهد که قطعاً آنـان را حکمران روی زمین خواهد کرد، همان‌گونه که به پیشینیان آن‌هـا خـلافت روی زمین را بخشید؛ و دین و آیینی را که برای آنان پسـندیده، پـابرجـا و ریشـه‌دار خواهد ساخت؛ و ترسشان را به امنیّت و آرامش مبدّل می‌کند. آن چنان که تـنها مرا می‌پرستند و چیزی را شریک من نخواهند ساخت. وکسانی که پس از آن کافر شوند، آن‌ها فاسقانند».**

خداوند متعال در این آیهٔ شریفه به طور صریح وعده داده که مؤمنان صالح را که تحت انواع ظلم‌ها و شکنجه‌ها در طول تاریخ بوده و از خود فداکاری‌های زیادی داشته‌اند در روی کرهٔ زمین حاکم گرداند. به این مطلب از قراینی پی می‌بریم:

---

۱. نورالابصار ص ۱۸۶.
۲. سوره نور، آیهٔ ۵۵.

۱ ـ کلمهٔ «الأرض» که با الف و لام جنس آمده و با نبود هر نوع قرینه‌ای بر انصراف آن به زمین معیّنی حمل بر کلّ روی زمین می‌شود و مراد آیه این می‌شود: در آینده‌ای نه چندان دور تمام کرهٔ زمین، تحت سلطه و حکومت مؤمنان خواهد آمد.

۲ ـ جملهٔ «وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضىٰ لَهُمْ» که در آیه آمده، حاکی از آن است که تمکین تام و استقرار حقیقی دین بدون تسلّط مؤمنان بر کلّ عالم، امکان‌پذیر نیست.

۳ ـ جمله: «وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا...» با در نظر گرفتن این نکته که همه می‌دانیم قبل از این حکومتی که نوید آن داده شده، مؤمنان در تمام مناطق عالم گرفتار ظلم و جور و سلطهٔ ظالمین‌اند، این خوف حقیقتاً تبدیل به امن و امان نمی‌شود، مگر در صورتی که سلطهٔ مؤمنان همهٔ زمین را فرا گیرد.

با در نظر گرفتن این نکته که تاکنون چنین وضع اجتماعی که همان حکومت جهانی صالحان است پدید نیامده، می‌بایست انتظار چنین حکومتی را در آینده‌ای نه چندان دور داشته باشیم.

ج ـ خداوند می‌فرماید: «وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ»؛[1] «و ما اراده کردیم بر کسانی که در روی زمین ضعیف شمرده شده منّت گذارده و آن‌ها را پیشوایان خلق قرار دهیم».

خداوند متعال در این آیه با تعبیر: «وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ» به این مطالب اشاره دارد که منّت ما در به حکومت رساندن مستضعفان؛ آینده است و اختصاص به

---

۱. سوره قصص، آیهٔ ۵.

موسی و فرعون ندارد وإلّا «أردنا أن نمنّ» می‌آورد؛ و این به معنای آن است که سنت الهی ـ که تخلّف‌بردار نیست ـ بر این جاری شده که در آینده‌ای نه چندان دور مستضعفان را وارثان کلّ زمین قرار دهد، خصوصاً با درنظرگرفتن کلمهٔ (الأرض) که ظهور در تمام روی زمین دارد.

از همین رو ابن ابی‌الحدید معتزلی در شرح نهج‌البلاغه می‌فرماید: «همانا اصحاب ما قائلند به این‌که در این آیه وعده‌ای است به امامی که مالک زمین گشته و بر عالم مستولی می‌گردد.»[1]

د ـ خداوند می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾؛[2] «و ما بعد از تورات در زبور داود نوشتیم [و در کتب انبیاء سلف وعده دادیم] که البته بندگان نیکوکار من ملک زمین را وارث و متصرّف خواهند شد».

مقدمهٔ دوم: تغییر مصالح به تغیّر حالات

شیخ مفید﵀ می‌فرماید: «مصالح بندگان با اختلاف حالات آن‌ها متغیّر می‌کند، انسانی که حکیم است تدبیر و تربیت اولاد و دوستان و اهل و خدمت‌کاران و... خود را به‌عهده گرفته و آن‌ها را معرفت و آداب آموخته و وادار بر اعمالِ حسنه می‌کند تا در میان مردم عزیز شده و مستحقّ مدح و ثنا و تعظیم گردند. هم‌چنین چگونگی تجارت صحیح را به آن‌ها می‌آموزد و...

حال اگر آنان به دستورها و اهداف تربیتی او عمل کردند آن شخص حکیم

۱. ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۹، ص ۲۰۵.
۲. سوره انبیاء، آیه ۱۰۵.

هدایت‌هایش را ادامه داده و راه صحیح را برای آنان هموار می‌کند... ولی اگر از دستورات او سرپیچی کرده و تحت تربیت او قرار نگرفته و راه سفاهت و ظلم و لهو و لعب را پیشه کردند، در این هنگام آن شخص حکیم مصلحت را در قطع موقتی رحمت از آن‌ها می‌بیند تا به خود آمده و قدر نعمت را بدانند، و این عمل هیچ‌گونه تناقض و تضادی با اغراض و تدبیرهای انسان حکیم و عاقل ندارد.

عین همین مطلب را که در مورد انسان عاقل و حکیم ذکر کردیم، دربارهٔ خداوند عرض می‌کنیم، به این بیان که خداوند متعال امر تدبیر و مصلحت امّت را به عهده گرفت، آن‌گاه عقلشان را کامل کرد و آنان را مکلّف به انجام دادن اعمال صالح نمود تا به وسیلهٔ آن به سعادت برسند.

حال اگر مردم به دستورهای الهی از اوامر و نواهی چنگ زنند، بر خدا لازم است که آن‌ها را یاری کند و با اضافه‌کردن عنایت‌هایش بر بندگان، راه را بر آن‌ها آسان‌تر نماید. ولی در صورتی که مخالف دستورهایش عمل کنند و مرتکب نافرمانی شوند، مصلحت بندگان تغییر می‌کند و در نتیجه موقعیت و وضعیت نیز تغییر خواهد کرد و خداوند توفیق را از آن‌ها سلب می‌نماید، و در این هنگام آنان مستحقّ ملامت و مستوجب عقاب خواهند بود. در واقع برای آنان این حالت در تدبیر امورشان به صواب و صلاح نزدیک‌تر است؛ و این وضعیت هیچ گونه مخالفتی با عقل و حکمت و مصلحت اندیشی ندارد...

ما همین نکته را در مصلحت خلق به ظهور ائمه‌علیهم‌السلام و تدبیر آنان در صورت اطاعت و نصرت مردم می‌بینیم؛ ولی هنگامی که مردم نافرمانی کرده و به طور وسیع خون آن بزرگواران را ریختند، قضیه عوض شده و مصلحت بر

این تعلق می‌گیرد که امام مردم غایب و مستور باشد و این عمل باعث ملامت و سرزنش کسی غیر از خود مردم نخواهد بود، زیرا به سبب سوء کردار و رفتار و اعتقادشان مسبب این واقعه شدند.

شایان ذکر است که هیچ گاه مصلحت غیبت و استتار مانع از وجوب وجود او نشده است و این عین صلاح و صواب برای جامعهٔ این‌چنینی است....».[1]

مقدمهٔ سوّم: تکامل و پیشرفت بشر

بی‌شک هر کار اجتماعی ـ کوچک یا بزرگ ـ احتیاج به آماده شدن ظرفیت‌های مناسب دارد تا چه رسد به این‌که آن امر اجتماعی انقلاب جهانی و فراگیر در تمام زمینه‌ها ـ اعم از عقایدی، سیاسی، اخلاقی و اقتصادی ـ باشد. به عبارت دیگر انقلابی که در طول تاریخ نمی‌توان برای آن نمونه‌ای یافت. واضح است که چنین قیامی نیاز به آمادگی و استعداد در میان مردم دارد که از آن جمله است:

الف) پیشرفت بشر از حیث ظرفیت دینی و اسلامی، ولو در طبقهٔ خاصی از آن‌ها؛

ب) پیشرفت بشر در تکنولوژی برای بسط وگسترش حکومت در سطح عالم.

مقدمهٔ چهارم: ضرورت رهبری

بی‌تردید دین غالب در عصر ظهور، احتیاج به رهبر و امامی غالب دارد که دارای شرایط زیر باشد:

---

۱. ر.ک: مفید، الفصول العشرة فی الغیبة، ص ۱۱۴ ـ ۱۱۷.

۱ ـ عالم به جمیع قوانینی باشد که بشر به آن‌ها محتاج است؛

۲ ـ قدرت خارق العاده داشته باشد؛

۳ ـ از گناه و اشتباه و گمراهی به دور باشد.

مقدمهٔ پنجم: دوازده امام

پیامبر اکرمﷺ ـ بنابر روایاتی که از طریق شیعه و سنّی رسیده ـ امامان و خلفای بعد از خود را تا روز قیامت دوازده نفر معرفی کرده است:

الف) بخاری به سندش از جابر بن سمره نقل کرده که گفت: من از پیامبرﷺ شنیدم که فرمود: «"یکون اثنا عشر أمیراً". فقال کلمة لم أسمعها. فقال أبي: إنّه قال: "کلّهم من قریش"».[1] «بعد از من دوازده امیر خواهد بود». سپس جابر می‌گوید: پیامبرﷺ کلمه‌ای فرمود که من نفهمیدم. پدرم به من گفت که پیامبرﷺ فرمود: «تمام آن‌ها از قریشند».

ب) متقی هندی به سندش از انس بن مالک نقل می‌کند که رسول خداﷺ فرمود: «لن یزال هذا الدین قائماً إلی اثنی عشر من قریش، فإذا هلکوا ماجت الأرض بأهلها»؛[2] «این دین برپاست تا این‌که دوازده نفر از قریش بر آن امامت و خلافت کنند و بعد از هلاکت دوازده امام، زمین زیر و رو خواهد شد.»

ج) ابن شهر آشوب به سندش از امام حسینؑ نقل می‌کند که فرمود: «فأخبرني یا رسول اللهﷺ هل یکون بعدك نبي؟ فقال: لا، أنا خاتم النّبیین،

---

۱. صحیح بخاری، ج ۸، ص ۱۲۷، کتاب الاحکام، باب الاستخلاف، ح ۷۲۲۳.
۲. کنز العمال، ج ۱۲، ص ۳۳، ح ۳۳۸۶۱.

لکن یکون بعدي أئمّة قوّامون بالقسط بعدد نقباء بني اسرائیل...»؛[1] «از رسول خدا ﷺ سؤال نمودم که آیا بعد از شما پیامبری خواهد آمد؟ فرمود: خیر. زیرا من خاتم انبیا هستم. و لکن بعد از من امامانی خواهند آمد که قیام کنندگان به قسط و عدل‌اند و عدد آن‌ها به تعداد نقبای بنی‌اسرائیل ـ دوازده نفر ـ است...».

نکاتی دربارهٔ احادیث دوازده خلیفه

۱ ـ مضمون این احادیث را ۳۵ نفر از صحابه نقل کرده‌اند و تنها از جابر بن سمره با پنجاه سند از پیامبر ﷺ روایت شده است.

۲ ـ حدیث از جهاتی صحیح‌السند است که در این مقام، برای ذکر آن‌ها مجال نیست.

۳ ـ این احادیث از جهاتی دلالت بر امامت اهل‌بیت معصومین علیهم‌السلام دارد:

الف) همزمانی نشر این احادیث با نشر احادیث ثقلین. از همین رو حدیث ثقلین می‌تواند مفسّر این احادیث باشد؛

ب) همزمانی این احادیث با حدیث غدیر؛

ج) در برخی از روایات دوازده خلیفه از آن‌ها چنین تعبیر آمده است که دین در عصر آن‌ها عزیز بوده و قوام دین به آن‌هاست.[2]

د) در بعضی دیگر از روایات دربارهٔ آن‌ها چنین آمده است: «لایضرهم من خذلهم»؛[3] «کسی که درصدد خواری آن‌ها باشد نمی‌تواند به آن‌ها ضرری برساند».

---

۱. ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۱، ص ۳۰۰.   ۲. صحیح مسلم، ج ۶، ص ۳ و ج ۶، ص ۴.
۳. معجم الکبیر طبرانی، ج ۲، ص ۱۹۶، ح ۱۷۹۴.

مقدّمهٔ ششم: ضرورت وجود حجّت در روی زمین

از مجموعهٔ روایات و ادلهٔ عقلی استفاده می‌شود که بقای امام معصوم و حجت خدا در روی زمین تا روز قیامت از امور ضروری است، به ادلهٔ عقلی آن در کتابی مستقل به آن می‌پرداخته‌ایم؛ اکنون به برخی از روایات که این مضمون از آن‌ها استفاده می‌شود اشاره می‌کنیم:

۱ ـ احادیث ثقلین: در ذیل بعضی از آن‌ها چنین آمده است: «...انّهما لن یفترقا حتّی یردا علیّ الحوض»؛ «...همانا کتاب و عترت از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند».[1]

ابن‌حجر هیتمی در کتاب **الصواعق المحرقه** می‌نویسد: «و فی أحادیث الحثّ علی التمسك بأهل البیت إشارة إلی عدم انقطاع متأهّل منهم للتمسك به إلی یوم القیمة، کما أنّ الکتاب العزیز کذلك. ولهذا کانوا اماناً لأهل الأرض...»؛[2] احادیثی که مردم را به تسمك به اهل‌بیت وادار می‌کند اشاره دارد به این‌که تا روز قیامت زمین خالی از شخص شایسته از اهل‌بیت نیست تا این‌که مردم به او تمسک کنند، همان طوری که کتاب عزیز این چنین است.»

علامهٔ مناوی در **فیض الغدیر**، سیوطی در **شرح جامع الصغیر** و علاّمه سمهودی در **جواهر العقدین** به همین مضمون تصریح کرده‌اند.

۲ ـ احادیث معرفت امام که از طرق شیعه و سنّی وارد شده که پیامبرﷺ فرمود: «من مات ولم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة»؛[3] «هرکسی بمیرد و امام زمانش را نشناسد به مرگ جاهلیت از دنیا رفته است».

---

۱. مسند احمد، ج ۵، ص ۱۸۱.
۲. صواعق المحرقة، ص ۱۴۹.
۳. شرح مقاصد ج ۲، ص ۲۷۵، المغنی قاضی عبدالجبار، ج ۱، ص ۱۱۶.

۳ـ احادیث بسیاری به این مضمون از طرق شیعه وارد شده که اگر زمین از حجّت خالی گردد زمین دگرگون می‌شود.

مرحوم کلینی به سند صحیح از ابی‌حمزه نقل می‌کند که فرمود: از امام صادق ﷺ سؤال کردم: آیا زمین بدون امام باقی می‌ماند؟ حضرت فرمود: «لو بقیت الأرض بغیر امام لساخت»؛[1] «اگر زمین بدون امام شود، هر آینه دگرگون خواهد شد».

در کتاب‌های روایی، روایات صحیح بسیاری به این مضمون وارد شده است.

واضح است که حجت خدا باید در روی زمین باشد تا بتواند آن را از دگرگونی نجات دهد؛ کسی که بر عالم ماده و ناسوت حجّت است.

مقدمهٔ هفتم: خوف از قتل

یکی از اسباب گوشه‌نشین شدن انبیا و رسل، خوف از قتل به جهت حفظ جان و به امید نشر شرایعشان بوده است، خداوند متعال از زبان حضرت موسی ﷺ می‌فرماید: ﴿فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ﴾؛[2] «پس از میان شما گریختم، هنگامی که از شما ترسیدم».

هم‌چنین خداوند متعال از زبان شخصی از بنی اسرائیل خطاب به حضرت موسی ﷺ می‌فرماید: ﴿إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ﴾؛[3] «گفت: ای موسی رجال دربار فرعون در کارت مشورت می‌کنند تا تو را به قتل رسانند».

---

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۱۷۹، ح ۱۰.
۲. سوره شعراء، آیهٔ ۲۱.
۳. سوره قصص، آیهٔ ۲۰.

آری، خوف یکی از اسبابی بود که موسی بن عمران ﷺ را مجبور به فرار از مصر کرد و او را به سوی شعیب رسانید.

امام مهدی منتظر ﷺ نیز با نبودِ اسباب عادی برای نصرت و یاریش، و قوّت و قدرت دشمنانش خوف حبس بلکه قتل و به دار آویختن برای او بوده است، لذا از ابتدا برایش چاره‌ای جز اعتزال و غیبت نبود تا این‌که امر خدا صادر شود و ظهور او مقدّر گردد.

از همین رو در روایتی که صدوق به سندش از امام صادق ﷺ نقل کرده آمده است: «للقائم غيبة قبل قيامه. قلت: ولم؟ قال: يخاف على نفسه الذبح»؛[1] «برای قائم غیبتی است قبل از قیامش. زراره می‌گوید: به حضرتش عرض کردم: به چه جهت؟ فرمود: زیرا او به جهت قتل بر خود می‌ترسد».

در این‌جا سؤالی که مطرح است این‌که چرا خداوند متعال بین او و دشمنانش حائل نگشته و مانع از قتل او نشده است؟

در جواب باید گفت؟ منع از قتل بر دو قسم است:

۱ ـ منعی که منافات با تکلیف بندگان ندارد و آن، با امر به متابعت و یاری آن حضرت و نهی از مخالفت و نافرمانی او حاصل می‌گردد. که این عمل را انجام داده است.

۲ ـ منعی که با تکلیف منافاتی داشته و باطل‌کنندهٔ ثواب و عقاب است که همان جلوگیری از قتل به صورت جبر است. این عمل چه‌بسا مفسده‌انگیز نیز می‌باشد.

لذا در جای خود گفته شده که در امر امامت و برپایی آن سه وظیفه وجود دارد:

---

۱. کمال الدین، ج ۲، ص ۴۸۱، ح ۱۰.

۱ ـ نصب الهی؛

۲ ـ قبول امام؛

۳ ـ قبول مردم.

و با نبودِ هر کدام از این شروط، امر امامت نیز منتفی می‌گردد.

شیخ مفید در رسالهٔ سوّم خود راجع به غیبت می‌نویسد: «اگر کسی اعتراض کند که اگر سبب غیبت طولانی آن حضرت، کثرت دشمنان و خوف بر جان خود از آنان است، چرا امامان قبل از او غیبت نکردند، در حالی که زمان و عصر امامان قبل به مراتب دشوارتر و دشمنان آن‌ها زیادتر بوده است، با این وجود می‌بینیم که همهٔ آنان ظاهر بودند و از شیعیان خود غایب نشدند...؟

او در جواب این اشکال می‌گوید: عصر امام زمان‌ؑ با امامان قبل از او به مراتب مختلف بوده است، زیرا آنچه از احوال امامان سابق بر آن حضرت استفاده می‌شود آن است که آن‌ها در تقیه بوده و مأمور به قیام شمشیر نبوده‌اند، چون مصلحت در آن نبوده است... و لذا به این جهت از غیبت و استتار بی‌نیاز شدند. ولی امام زمان‌ؑ از آن جا که به قیام شمشیر و جهاد در راه دشمنان خدا مشهور شده است، و اوست مهدی امّت که زمین را پر از عدل و داد خواهد نمود، لذا دشمنان در کمین او بوده و قصد نابودی حضرت را داشتند. و از آن جا که یاران آن‌حضرت نیز آمادگی دفاع از او و کیانش را نداشتند، غیبت بر آن حضرت‌ؑ لازم شد. در غیر این‌صورت حضرت با ظهورش جان خود و شیعیان را در معرض خطر قرار می‌دادند بدون آن‌که ثمره‌ای بر آن مترتّب گردد...».[1]

---

۱. مفید، خلاصة الرسالة الثالثة فی الغیبة.

مقدمهٔ هشتم: بیعت نکردن امام زمان(عج) با حاکمان

یکی از اسباب و عوامل غیبت امام زمان(عج) که در روایات به آن اشاره شده، بیعت نکردن آن حضرت با حاکمان عصر خود است.

شیخ صدوق در کمال‌الدین به سندش از امام صادق(ع) نقل می‌کند که فرمود: «یقوم القائم و لیس فی عنقه لأحد بیعة؛[1] قائم(عج) قیام خواهد کرد، در حالی که بیعت کسی بر گردن او نخواهد بود».

و نیز به سندش از امام علیّ بن موسی الرضا(ع) نقل می‌کند که فرمود: «کأنّی بالشیعة عند فقدانهم الرابع من ولدی یطلبون المرعی فلا یجدونه». قلت: و لم ذلك یابن رسول الله؟ قال: «لأنّ إمامهم یغیب عنهم». فقلت: و لم؟ قال: «لئلاّ یکون لأحدٍ فی عنقه بیعة إذا قام بالسیف»؛[2] «گویا حال شیعه را هنگام فقدان و غیبت فرزند چهارم خود می‌بینم؛ یعنی غیبت امام مهدی(عج) که چگونه مردم به دنبال او رفته و او را طلب می‌کنند، ولی او را نمی‌یابند. آن‌گاه حسن بن فضال به آن حضرت عرض کرد: ای فرزند رسول خدا! جهتش چیست؟ حضرت فرمود: تا این‌که هنگامی که قیام به شمشیر می‌کند، برای کسی بر گردن او بیعتی نباشد».

این مسئله امری کاملاً عادی و عرفی است، زیرا هر کسی که درصدد اصلاح دنیوی یا دینی است طبیعتاً قراردادها و پیمان‌هایی را با بعضی از قدرتمندان می‌بندد تا با کمک گرفتن از آن، امر اصلاح خود را به پیش برد.

---

۱. إکمال الدین، ص ۴۸۰، باب علت غیبت.

۲. همان.

و لازمهٔ این عهد و پیمان، متعرّض‌نشدن آنان است تا امر اصلاح او به پایان رسد، و این امر نیازمند تعطیل اجرای برخی از احکام و معاملهٔ خلاف واقع با آن کردن است، به جهت خوف و تقیه.

از همین‌رو خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید: ﴿إِلاَّ الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوكُمْ شَيْئًا وَلَمْ يُظَاهِرُوا عَلَيْكُمْ أَحَدًا فَأَتِمُّوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ﴾؛[1] «مگر آن گروه از مشرکان که با آن‌ها عهد بسته‌اید و چیزی از [تعهدات خود نسبت به] شما فروگذار نکرده، وکسی را بر ضد شما پشتیبانی ننموده‌اند. پس با آن‌ها عهد را تا مدتی که مقرّر داشته‌اید نگاه دارید که خدا پرهیزکاران را که به عهد خود وفاکنند دوست دارد».

ولی امام مهدی ـ از آن‌جا که هنگام ظهورش به‌واقع تکلیف کرده و از کسی تقیه نمی‌کند همان‌گونه که از اخبار استفاده می‌شود و از طرفی دیگر هر لحظه احتمال ظهورش وجود دارد ـ لازمهٔ آن این است که بیعت هیچ کسی بر گردن آن حضرت نباشد.[2]

مقدّمهٔ نهم: انواع هدایت

هدایت بر چهار نوع است:

۱ ـ هدایت فطری: خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَةَ اللهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللهِ ذٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ﴾؛[3] «پس تو ای رسول [با همه پیروانت] مستقیم رو به جانب آیین پاک اسلام آور

---

۱. سوره توبه، آیهٔ ۴.
۲. ر.ک: سید صدر الدین صدر، المهدی، ص ۱۷۰ ـ ۱۷۱.
۳. سوره روم، آیهٔ ۳۰.

و پیوسته از طریق دین خدا که فطرت خلق را بر آن آفریده است پیروی کن که در خلقت خدا هیچ تغییری نباید داد. و این است آیین استوار حق و لکن اکثر مردم از حقیقت آن آگاه نیستند».

۲ ـ هدایت تشریعی: یعنی راهنمایی‌کردن که متفرع بر حضور امام در میان جامعه است. خداوند می‌فرماید: ﴿فَبَعَثَ اللهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ﴾؛[1] «پس خداوند رسولان را فرستاد که نیکان را مژده دهند و بدان را بترسانند.»

۳ ـ هدایت تکوینی: که همان تصرف و تدبیر در نظام آفرینش است. خداوند می‌فرماید: ﴿قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رَآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَٰذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي﴾؛[2] «آن کس که به علم کتاب الهی دانا بود [آصف بن برخیا یا خضر یا سلیمان] گفت: من پیش از آن که چشم بر هم زنی تخت او را به اینجا می‌آورم [و همان دم حاضر کرد]. چون سلیمان سریر را نزد خود مشاهده کرد؛ گفت: این توانایی از فضل خدای من است...».

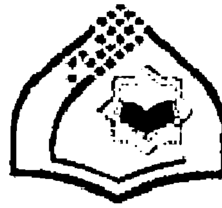
۴ ـ هدایت باطنی (ایصال به مطلوب): که شعبه‌ای از ولایت تکوینی است. این نوع هدایت متفرع بر وجود امام زمان‌ؑ است نه حضور او. خداوند متعال به این نوع هدایت اشاره دارد آنجا که می‌فرماید: ﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا﴾؛[3] و آنان ـ انبیاء ـ را پیشوای مردم قرار دادیم تا خلق را به امر ما هدایت کنند.

---

۱. بقره، آیهٔ ۲۱۳.
۲. سوره نمل، آیهٔ ۴۰.
۳. سوره انبیاء، آیهٔ ۷۳.

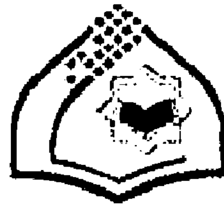
پر واضح است که انبیای الهی که در آیه، نامی از آن‌ها برده شده قبل از رسیدن به مقام امامت، مقام نبوت و هدایت تشریعی جامعه را دارا بودند.

از مجموع مقدماتی که به صورت اختصار بیان شده مسئله غیبت امام زمان‌ؑ به طور وضوح توجیه خواهد شد.



طول عمر

حضرت مهدی «علیه السلام»



شیعهٔ امامیه به تبع ادلهٔ قطعی معتقد به امامت امام زمان مهدی موعودﷺ از سال ۲۵۵ هجری تاکنون است. این اعتقاد مستلزم آن است که امکان داشته باشد شخصی بیش از هزار سال عمر کرده باشد. این لازمه برای برخی گران آمده است. می‌گویند: چگونه ممکن است شخصی این مقدار عمر کند. اینان در واقع از آن جهت که اصل اعتقاد به امامت و مهدی موجود را قبول ندارند، مسألهٔ طول عمر را بهانه قرار داده‌اند تا اصل عقیدهٔ به امامت و مهدویّت شیعه را به زیر سؤال برند.

سائح علی حسین مغربی می‌گوید:

«اهل سنت نظریهٔ بقاء و زنده ماندن مهدی بیش از هزار سال تا هر زمان که خدا بخواهد را مورد انتقاد قرار داده‌اند، عمری به این مقدار هرگز در بین بشر مرسوم نبوده و دلیلی نیز از شرع بر آن وجود ندارد».[1]

همان‌گونه که دکتر احمد محمود صبحی اعتقاد به طول عمر امام زمانﷺ را از قوی‌ترین اعتراضات متوجه به عقیدهٔ مهدویّت نزد شیعهٔ دوازده امامی قرار داده است. او می‌گوید:«زنده ماندن مهدی بیش از هزار سال جای تردید

---

۱. تراثنا و موازین النقد، ص ۲۰۳.

دارد، و این موجب سست شدن عقیدهٔ به مهدویّت از ریشه و اساس می‌شود».[1]

جا دارد این مسأله را از ابعاد گوناگون آن مورد بحث و بررسی قرار دهیم تا استبعاد از آن برطرف شود.

تحقیق مسأله

مسألهٔ طول عمر امام زمان علیه السلام از جمله اموری است که با موازین عقلی و منطقی سازگاری کامل دارد و مطابق با ادلهٔ نقلی نیز می‌باشد، به حدّی که برای مؤمن منصف جای هیچ گونه شک و تردیدی را در این مسأله باقی نمی‌گذارد. هیچ گاه جای استبعاد در مسائل اعتقادی نیست در صورتی که برهان و ادلهٔ قطعی از عقل و نقل بر آن دلالت کند. اینک به بررسی مسأله با ذکر ادلهٔ عقلی و نقلی آن برای رفع استبعاد می‌پردازیم:

۱ ـ عموم قدرت خداوند

همان‌گونه که در علم کلام به اثبات رسیده خداوند قادر بر هر امری است همان‌گونه که عالم به هرچیزی است، هر امری که قابلیّت برای تعلّق قدرت را داشته باشد و محال ذاتی و وقوعی نباشد، گرچه بر خلاف عادت عمومی باشد. لذا محال نیست که خداوند به جهت مصالحی عمر شخصی را طولانی کرده و از آفات مرگ او را نگه دارد. طبیعت آتش سوزاندن است، ولی به امر خداوند

---

۱. نظریة الامامة لدی الشیعة الإثنی عشریة، ص ۴۱۱.

برای حضرت ابراهیم﷣ سرد و سلام خواهدشد: ﴿قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْداً وَسَلاماً عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ﴾.[1] «گفتیم: ای آتش! بر ابراهیم سرد و سالم باش».

پس می‌توان به عمومیّت قدرت الهی بر طول عمر حضرت استدلال نمود، زیرا طول عمر به این حدّ محال ذاتی یا وقوعی نیست.

۲ ـ اعجاز

نبوّت و امامتی که امتداد خطّ نبوت است همواره همراه با اعجاز است. هرکس که ادّعای نبوت یا امامت کند و همراه آن اظهار معجزه نماید، دلالت بر صدق ادّعایش دارد، و از جملهٔ معجزات خاتم اوصیاء امام زمان﷣ را می‌توان طول عمر شریفشان به حساب آورد. پیامبرﷺ و امامان معصوم﷣ قبل از ولادت حضرت مهدی﷣ بر این مسأله اعجازی اشاره کرده‌اند تا برای کسی تصوّرش دشوار نشود.

مسألهٔ طول عمر امام زمان﷣ و فهم آن بر کسی که معتقد به معجزات و امور خارق العاده است، سهل و آسان می‌باشد، زیرا علل و اسباب منحصر در امور عادی نیست.

علامهٔ طباطبایی می‌فرماید: «کسی که روایات وارد شده از رسول اعظم و امامان اهل بیت﷣ در خصوص امام غائب را مطالعه کرده باشد به این نتیجه می‌رسد که نوع حیات امام غائب با معجزه و خرق عادت است. و طبیعی است که خرق عادت امری محال نیست و نمی‌توان خرق عادت را از طریق علم به

---

۱. سوره انبیاء، آیه ۶۹.

طور مطلق نفی نمود. عوامل و اسبابی که در عالم تأثیر گذارند هرگز منحصر در حدود دید ما و شناخت ظاهری ما نیست. ما نمی‌توانیم عوامل دیگر را از ماوراء طبیعت نفی نماییم... و لذا ممکن است که عواملی در فرد یا افرادی از بشر وجود داشته باشد که بتواند انسان را بهره‌مند از عمر طولانی کند به حدّی که گاه به هزار یا هزارها سال برسد. بنابراین علم طب هرگز از کشف راز طول عمر انسان واقف نشده است.»[۱]

ولی این نکته قابل توجه است که اگر هنوز علم طب به این نتیجه نرسیده باشد، ما می‌توانیم مسألهٔ طول عمر امام زمان‌ﷺ را از راه اعجاز به اثبات رسانیم، خصوصاً آنکه مطابق برخی از روایات سنّ حضرت دائماً در حدّ شخص چهل ساله است. این معجزه بالاتر از این نیست که فردی در سنین پنج سالگی به امامت برسد. همان‌گونه که امام زمان‌ﷺ چنین بود. و همان‌گونه که حضرت مسیح‌ﷺ در گهواره سخن گفت.

آری امتیاز این معجزه یعنی طول عمر به این است که علم بشری می‌تواند به راز و رمز آن پی برده و به آن دسترسی پیدا کند، بر خلاف معجزات دیگر از قبیل زنده کردن مردگان یا سرد شدن آتش یا عالم بودن طفل به جمیع معارف بدون فراگیری از کسی، گرچه این امور عقلاً ممکن است و محال ذاتی یا وقوعی نیست، و لذا مورد اعجاز قرار می‌گیرد، ولی عموم بشر عادی به هر حد و توانی برسند از آن عاجزند.

شهیدصدر می‌فرماید:

---

۱. شیعه در اسلام، ص ۱۹۸.

«... ما فرض می‌کنیم که عمر طولانی از حیث علمی ممکن نیست... نتیجه چیست؟ مقصود شما این است که بگویید: طولانی شدن عمر انسان تا چند قرن بر خلاف قوانین طبیعی است که علم با وسائل تجربی و پیشرفته به اثبات رسانده است، تازه به این نتیجه می‌رسیم که این حالت معجزه بوده که قانون طبیعی را در حالتی معین به جهاتی خاص معطّل گذاشته و خرق کرده است... این معجزهٔ تازه یا غریبی نیست برای کسی که از نصوصات قرآن و سنت استمداد جسته و استفاده می‌کند، این موضوع عجیب‌تر از نقض قانون انتقال حرارت از جسم پرحرارت به جسم کم حرارت نیست، که در مورد حضرت ابراهیم علیه السلام نقض شده است تا جان او محفوظ بماند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿قُلْنا یانارُ کُونِي بَرْداً وَسَلاماً عَلَیٰ إِبْرَاهِیمَ﴾.[1]

آن‌گاه نمونه‌هایی از معجزات و خوارق عادات به جهات مصالحی اهمّ را مثال می‌زند که اگر از مسألهٔ طول عمر در حدّ اعجاز مهم‌تر نباشد در اهمیّت کمتر نیست....[2]

۳ ـ امکان علمی

مقصود به امکان علمی آن است که برخی از امور است که امکان عملی نداشته و نمی‌توان با وسائل مدرن و پیشرفتهٔ امروز آن را عملی ساخت، ولی به لحاظ قوانین علمی هیچ گونه قاعده و قانونی که مانع وقوع و تحقق آن باشد وجود ندارد. از باب نمونه رفتن انسان به سیارهٔ زهره از جنبهٔ علمی هیچ

---

۱. سوره انبیاء، آیه ۶۹.
۲. بحث حول المهدی علیه السلام، ص ۷۷ ـ ۸۰.

گونه اشکال علمی ندارد، بلکه علم و قوانین مربوطه دلالت بر امکان وقوعی آن دارد، گرچه هنوز بشر به آن دسترسی پیدا نکرده است. به عکس این مورد، سعود و پیاده شدن در قرص خورشید هم از جهت علمی غیرممکن است و هم به لحاظ تجربی تحقّق نیافته است، و هیچگاه آرزوی مراکز علمی نبوده است، و هرگز خیال بشر نیامده که بتواند سپری ضدّ حرارت بسازد که قدرت مقاومت با حرارت خورشید را داشته باشد.

در مورد طول عمر نیز می‌گوییم: از جنبهٔ علمی نیز هیچ مشکل قانونی برای طول عمر بشر وجود ندارد، بلکه علم و تکنیک پیشرفتهٔ بشر می‌تواند چندین برابر بیش از این عمری را که دارد داشته باشد.

علم جدید درصدد دسترسی به فرمولهای جدیدی است که با آن بتوان بر طولانی کردن عمر انسان به چندین برابر وضع موجود فائق آمد.

برنارد شو می‌گوید: «از اصول علمی ثابت نزد تمامی علماء بیولوژی آن است که عمر انسان ممکن نیست که برای او حدّ ثابتی باشد، طول عمر مسأله‌ای است که حدّ نمی‌پذیرد».[۱]

دانشمند معروف آلمانی «وایزمن» می‌گوید: «هیچ تلازمی بین مرگ و قوانین طبیعی نیست؛ زیرا ما در عالم طبیعت عمری می‌بینیم که بین یک لحظه تا خلود علی الدوام پایین و بالا می‌رود، خلود عمر طبیعی و فطری موجودات است، و لذا عمر «متوشلخ» ۹۶۹ سال بوده است. در عصر حاضر مشاهده می‌کنیم که عمر طبیعی انسان افزایش پیدا کرده است، و هیچ مانعی

---

۱. عمرالمهدی بین العلم والأدیان، ص ۶.

از بالارفتن مدت زمان آن وجود ندارد. متوسط عمر انسان در اروپا در قرن شانزدهم میلادی (۲۱) سال، و در قرن هجدهم (۲۶)سال و در قرن نوزده (۳۴) سال، و در اوائل قرن بیستم به (۵۰)سال رسید. در حالی که در وقت کنونی متوسط و میانگین عمر طبیعی انسان به (۷۰)سال رسیده است».[1]

جامعه شناسان معتقدند که زود است که متوسط عمر انسان به حدود (۲۰۰) سال نیز برسد.[2]

برخی دیگر از دانشمندان معتقدند که مدّت طبیعی عمر هر موجود زنده بین هفت تا چهاربرابر مدت رشد او پایین و بالا می‌رودو لذا اگر زمان رشد انسان (۲۵) سال است باید مدت طبیعی عمر انسان در حدود (۲۸۰) سال بوده است.[3]

«متشنیکوف» شاگرد پاستور ـ کاشف میکروب ـ می‌گوید: «جسم انسان آمادگی (۳۰۰)سال زندگی را دارد، آنان که در هفتاد یا هشتاد سالگی می‌میرند، اعضاء و جوارح سالمی دارند که می‌تواند تا این حدّ باقی بماند، ولی عواملی در بدن او پدید آمده که عمر او را کوتاه کرده است، مثل این‌که کسی کارهایی را انجام دهد که فوق طاقت او بوده یا مرضی بر بدن او عارض شده باشد...

آن‌گاه می‌گوید: از جمله عوامل فنا و موت در انسان وجود میکروب‌های زیادی است که در معدهٔ انسان پدید می‌آید که قدرت زندگی را به تدریج از انسان سلب می‌کند و در نتیجه انسان را به مرگ سوق می‌دهد».[4]

---

۱. همان، ص ۷.

۲. مجلة الأهرام، مصر ۳ دسامبر ۱۹۳۰.

۳. دادگستر جهان، ص ۲۹۷.

۴. دائرةالمعارف قرن بیستم، مادهٔ حیات.

فلوکر ـ فیزیکدان معروف ـ می‌گوید: «حدّ طبیعی عمر انسان (۶۰۰) سال است». و «روجر بیکم» دانشمند انگلیسی آن را به (۱۰۰۰) سال رسانده است.[۱]

میانگین مرگ و میر در عالم به (۶۰۰) میلیون نفر در سال می‌رسد، که از تمام آن‌ها باید سؤال شود که چرا مردند، با این‌که می‌توانستند هنوز از دنیا رحلت نکنند.

دکتر کیلوردها ورز آمریکایی می‌گوید: «علم طب می‌تواند قیدها و حدودی را که مانع از طول عمر انسان است با کمک دانش تغذیه از بین بردارد، ما امروز امیدواریم که برخلاف عمر پدران و اجدادمان به چنین طول عمری دست یابیم».[۲]

برخی دیگر از جامعه شناسان بعد از بحث‌های فراوان به این نتیجه رسیده‌اند که جسم انسان چنین ساخته شده که بیش از هزار سال عمر داشته باشد.[۳]

پرفسور اتینگر می‌گوید: «نسل جدید همان‌گونه که به سفرهای فضایی ایمان آورد، در آینده‌ای نه چندان دور ایمان خواهد آورد که خلود انسان در حیات دنیوی امر بعیدی نیست؛ زیرا با پیشرفت تکنولوژی که امروزه مشاهده می‌کنیم می‌توان عمر انسان را در قرن آینده به هزاران سال رساند».[۴]

---

۱. مجلهٔ دانشمند، سال ۶، شمارهٔ ۱، ص ۴۳.
۲. راهی به سوی حیات نو، ص ۱۴.
۳. مجلّهٔ اطلاعات، شمارهٔ ۳۱۱، ص ۲۲.
۴. مجلهٔ دانشمند، سال ششم، شمارهٔ ۶

پرفسور سیلی می‌گوید: «مرگ، مرض تدریجی است هیچ کس با پیری از دنیا نرفته است. پیشرفت علم طبّ زود است که به انسان قدرتی دهد که بتواند عمرش را به چندین برابری که الآن هست برساند».

شیخ طنطاوی جوهری در تفسیر «الجواهر» در ذیل آیهٔ شریفهٔ: ﴿وَمَن نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ﴾[1] مقاله‌ای را از مجلّه‌ای به نام «کلّ شیء» نقل کرده که در آن بحث مبسوطی از امکان طولانی شدن عمر انسان و تجدید قوای پیری به میان آمده است.

استاد یا دکتر «فورونوف» که اسمش به همین جهت که بشارت به طول عمر داده در هر ناحیه پیچیده است، با کارهای عملی و تجربی که بر روی حیوانات بسیاری کرده به این نتیجه رسیده است. او که صاحب همان مقاله است می‌گوید: «من تاکنون (۶۰۰) کار تجربی موفقیّت‌آمیز داشته‌ام، والآن با اطمینان تمام می‌توانم ادّعا کنم که می‌توان قوا و نیروهای پیری را تجدید نمود و پیری را نیز به تأخیر انداخت، و عمر طبیعی (۷۰) سالهٔ انسان را چندین برابر کرد...».

شکّی نیست که کار و عادات و اعتدال، از عوامل اساسی برای طول عمر انسان است. و افراط در هر کاری با انحراف از نظام طبیعی سبب کوتاهی عمرهاست... .

مسألهٔ طول عمر از مسایلی نیست که مورد انکار دانشمندان و صاحبان مذاهب و ادیان باشد، بلکه هرکس از طریق فنّ و علم و یا از طریق دین

---

۱. سوره یس، آیه ۶۸

و مذهب خود آن را به اثبات رسانده است. هرمقدار که انسان به قواعد حفظ صحّت بدن آگاه‌تر باشد عمر او طولانی‌تر است، و هر مقدار که در انسان اسباب کوتاهی عمر بیشتر پدید آید، بهرهٔ او از زندگی کمتر و در نتیجه عمر او کمتر خواهد بود.

برخی از اطبّا معتقدند که مرگ ناشی از مرض است نه پیری، و مرض‌ها اسباب گوناگونی دارند که برخی از آن‌ها تحت اختیار انسان نیست، همانند جهل پدر و مادر انسان به دستورات بهداشتی و رعایت نکردن آن، زیرا سلامت مزاج والدین دخالت بسزایی در اعتدال مزاج طفل دارد، خصوصاً هنگام نکاح کردن، و نیز تربیت خوب داشتن و محیط آرام ایجاد کردن از عوامل بسیار مؤثر در رشد و طول عمر طفل خواهد بود. ولی برخی دیگر تحت اختیار انسان است و لذا انسان می‌تواند آن را از خود دور کند همانند افراط در خوردن و آشامیدن و مرتب نبودن و نظم صحیح نداشتن در کارهای روزمرّه واعمال غرایز جنسی که موجب اختلال در مزاج می‌شود. و نیز اخلاق رذیله و صفات ناپسند و اعتقادات باطل از آن جهت که موجب اضطراب روحی می‌شود برای انسان مضرّ خواهد بود. ابتلا به وسواس خبیث که اطمینان و سکون را از انسان می‌گیرد، در کوتاهی عمر مؤثر است. حال اگر انسانی تمام این درها را بر روی خود ببندد و بر آن‌ها غالب شود، عمرش حدّی ندارد، و این مطلب به حسب قواعد علمی امتناعی ندارد.

آری، به گفتهٔ انبیا به اثبات رسیده که باید هر انسانی طعم مرگ را بچشد،

و هر چیزی فانی شدنی است: ﴿أَیْنَما تَکُونُوا یُدْرِککُمُ الْمَوْتُ﴾[1] ولی نمی‌توان عمر طولانی برای انسان به هزاران سال یا بیشتر را نفی کرد».[2]

دیمند و برل از استاتید دانشگاه جونس هبکنس می‌گوید: «تمام اجزای اصلی انسان بدون استثنا با امتحان به اثبات رسیده که قابل خلود است، و یا حدّاقل قابل عمری طولانی‌تر از این مقدار عمر است... و اوّل کسی که این مطلب را از حیث تجربی امتحان نمود دکتر جاک لوب از کارکنان مرکز «راکفلر» است... او و دیگران بعد از تجربه‌های فراوان در حیوانات به این نتیجه رسیدند که اگر برخی از مواد آلی به اجزاء بدن حیوانات اضافه شود قابل رشد و عمر بیشتری است...».[3]

عجب آن است که اهل سنت اعتقاد به ولادت و وجود امام مهدی را به جهت طول عمر قبول نمی‌کنند، در حالی که در صحیح‌ترین مصادر حدیثی خود روایاتی را نقل می‌کنند که در آن به قضایا و اشخاصی در آن احادیث اشاره شده که عمرهای بسیار طولانی داشته و دارند، و از آن جمله حدیث معروف به حدیث جساسه است که در صحیح مسلم به طور تفصیل آمده است. در حدیث جساسه اشاره به وجود شخصی به نام «دجّال» شده که با عمری بسیار طولانی غائب از دیدگان مردم در جزیره‌ای از دریا زندگی می‌کند و در برهه‌ای از زمان دست به نهضتی باطل خواهد زد.[4]

---

۱. سوره نساء، آیه ۷۸.
۲. تفسیر الجواهر، ج ۱۷، ص ۲۲۴.
۳. مجلّة «المقتطف» جزء سوم از سال ۵۹، در مقاله‌ای تحت عنوان: (آیا انسان در دنیا خالد می‌شود؟).
۴. صحیح مسلم، ج ۸، ص ۲۰۳ ـ ۲۰۵، باب فی الدجال.

۴ ـ امکان عملی

فلاسفه و متکلمین می‌گویند: ادلّ دلیل بر امکان شیی وقوع آن شییء در خارج است. اگر سخن از امکان چیزی در خارج یا عدم امکان آن است، بهترین دلیل بر امکان آن وقوع در خارج است.

در مورد طول عمر نیز همین قانون جاری است، بهترین دلیل بر امکان آن رجوع به تاریخ گذشته است، چه بسیار افرادی که در طول تاریخ عمرهای بسیار طولانی داشته‌اند، که طول عمر حضرت مهدی ﷺ نیز یکی از آن‌ها خواهد بود.

خداوند متعال دربارهٔ حضرت یونس «ذوالنون» می‌فرماید: «فَلَوْلاَ أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ * لَلَبِثَ فِي بَطْنِهِ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ»؛[1] «واگر او از تسبیح کنندگان نبود تا روز قیامت در شکم ماهی می‌ماند».

نتیجه این‌که امکان دارد که بدن انسان عمری طولانی تا روز قیامت داشته باشد.

و نیز در مورد حضرت نوح ﷺ می‌فرماید: «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحاً إِلَىٰ قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَاماً»؛[2] «و ما نوح را به سوی قومش فرستادیم و او در میان آن‌ها نهصد و پنجاه سال درنگ کرد».

مطابق نظر مسلمانان و مسیحیان، حضرت مسیح ﷺ تاکنون زنده بوده و در آخرالزمان از آسمان فرود خواهد آمد و پشت سر امام زمان ﷺ نماز

۱. صافات / ۱۴۳ ـ ۱۴۴.
۲. سوره عنکبوت، آیه ۱۴.

می‌گذارد و به امر الهی او را در راه رسیدن به اهدافش یاری خواهد نمود، همان‌گونه که از آیات و صریح روایات استفاده می‌شود.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَما قَتَلُوهُ يَقِيناً * بَل رَّفَعَهُ اللهُ إِلَيْهِ وَكانَ اللهُ عَزِيزاً حَكِيماً﴾؛[1] «وقطعاً او را نکشتند بلکه خدا او را به سوی خود بالا برد و خداوند توانا و حکیم است».

در روایت وارد است که آنچه در امت‌های پیشین اتفاق افتاده اتفاق خواهد افتاد، پس همان‌گونه که در امت‌های پیشین کسانی بودند که عمرهای طولانی داشته‌اند در این امت نیز چنین خواهد بود.

محمد بن یوسف گنجی شافعی می‌گوید: «هیچ امتناعی در بقا وجود مهدی علیه السلام نیست، به دلیل این‌که عیسی، الیاس، و خضر از اولیاء و دجال و شیطان ملعون از دشمنان خداوند باقی بوده و عمر طولانی دارند، و اینان به کتاب و سنت بقا عمرشان به اثبات رسیده است، و علما نیز بر این مطلب اتفاق نظر دارند، ولی در جواز آن در مورد مهدی علیه السلام اشکال می‌کنند...».[2]

عمرهای طولانی در امت‌های پیشین

کسانی که عمرهای طولانی داشته‌اند را می‌توان بر اساس قرن‌ها طبقه بندی نمود:

۱ ـ کسانی که عمرشان از صد سال تجاوز کرده و به دویست نرسیده است:

ـ ابراهیم خلیل با ۲۰۰ یا ۱۷۵ سال عمر.[3]

---

۱. سوره نساء، آیات ۱۵۷ ـ ۱۵۸.
۲. کفایة الطالب، بخش آخر.
۳. کامل ابن اثیر، ج ۱، ص ۴۳.

ـ اسماعیل ذبیح الله با عمر ۱۳۷ سال.[1]

ـ ساره با عمر ۱۲۷ سال.[2]

ـ اسحاق با عمر ۱۶۰ سال.[3]

ـ یعقوب با عمر ۱۴۷ سال.[4]

ـ یوسف فرزند یعقوب با عمر ۱۲۰ ـ ۱۲۳ یا ۱۱۰ سال.[5]

ـ منوچهر با پادشاهی ۱۲۰ سال.[6]

ـ عمران با عمر ۱۳۷ سال.[7]

ـ موسی بن عمران با عمر ۱۲۰ سال.[8]

ـ هارون با عمر ۱۲۳ یا ۱۲۰ سال.[9]

ـ یوشع بن نون با عمر ۱۲۶ سال.[10]

۲ـ کسانی که عمر آنان از ۲۰۰ سال تجاوز کرده و به سیصد نرسیده است:

ـ صفی بن ریاح، ۲۷۰ سال.[11]

ـ ضبیرة بن سعید بن سهم بن عمر، ۲۲۰ سال.[12]

ـ عامربن طرب غدوانی از حکمای عرب، ۲۰۰ سال.[13]

---

۱. همان.
۲. همان، ص ۱۶۱.
۳. همان، ص ۱۶۰.
۴. تاریخ طبری، ج ۱، ص ۱۶۹.
۵. همان، ص ۱۸۷.
۶. کامل ابن اثیر، ج ۱، ص ۵۷.
۷. همان، ص ۵۸.
۸. کامل ابن اثیر، ج ۱، ص ۶۸.
۹. مروج الذهب.
۱۰. همان.
۱۱. همان.
۱۲. کنزالفوائد، ص ۲۵۰.
۱۳. همان، ص ۲۵۱.

ـ حرث بن کعب مذحجی، ۲۶۰ سال.[۱]

ـ اقوت بن مالک، ۲۳۰ سال.[۲]

ـ خثعم بن عوف بن حذیفه، ۲۵۰ سال.[۳]

ـ اوس بن ربیعة بن کعب بن امیة اسلمی، ۲۱۴ سال.[۴]

ـ ثعلبة بن عبدالاشهل، ۲۲۳ سال.[۵]

ـ درید بن حمه جبسی، ۲۰۰ سال.[۶]

ـ زهیربن جناب بن هبل حمیری، ۲۰۰ سال یا ۲۵۰ سال.[۷]

۳ـ کسانی‌که عمرشان به‌سیصد سال رسیده و به چهارصد سال نرسیده است:

ـ عامر بن صالح، ۳۴۰ سال.[۸]

ـ أکثم بن سیفی اسدس تمیمی، ۳۳۰ سال.[۹]

ـ ذوجدن حمیری، ۳۰۰ سال.[۱۰]

ـ عید بن شرید جرهمی، ۳۱۳ یا ۳۵۰ سال.[۱۱]

ـ شریح بن عبدالله جعفی، ۳۰۰ سال.[۱۲]

ـ عبید بن ابرص، ۳۰۰ سال.[۱۳]

ـ عوف بن کنانة کلبی، ۳۰۰ سال.[۱۴]

---

۱. همان.
۲. همان.
۳. همان، ص ۲۵۳.
۴. همان.
۵. همان.
۶. همان.
۷. بحارالانوار، ج ۱۳، ص ۶۷.
۸. کامل ابن اثیر، ج ۱، ص ۵۴.
۹. کمال الدین، ص ۳۱۴.
۱۰. کنزالفوائد، ۲۵۳.
۱۱. کمال الدین.
۱۲. الاصابة.
۱۳. کمال الدین.
۱۴. کمال الدین، ص ۳۱۴.

- سوی بن کاهن، ۳۰۰ سال.[1]
- عبدالمسیح بن بقیله، ۳۵۰ سال.[2]
- ذو أصبغ عدوانی، ۳۰۰ سال.[3]

۴ـ کسانی که عمرشان به چهارصد رسید و از پانصد تجاوز ننمود:
- عمربن جمهٔ دوسی، ۴۰۰ سال.[4]
- حرث بن مضاض جرهمی، ۴۰۰ سال.[5]
- شالخ، ۴۹۳ سال.[6]
- سلمان فارسی، ۴۰۰ سال.[7]

۵ـ کسانی که عمرشان به (۵۰۰) رسید و از (۶۰۰) تجاوز ننمود:
- فریدون بن اثغبان، ۵۰۰ سال.[8]

۶ـ کسانی که عمرشان به (۶۰۰) رسید و از (۷۰۰) تجاوز ننمود:
- قیس بن ساعده، ۷۵۰ سال.[9]
- سام بن نوح، ۶۰۰ سال.[10]

---

۱. همان، ص ۳۰۵.
۲. بحارالانوار، ج ۱۳، ص ۷۴.
۳. کمال الدین، ص ۳۱۳.
۴. کنزالفوائد، ص ۲۵۰.
۵. همان، ص ۲۵۱.
۶. همان، ص ۲۵۴.
۷. نفس الرحمن.
۸. کامل ابن اثیر، ج ۱، ص ۱۳۱.
۹. مروج الذهب.
۱۰. کامل ابن اثیر، ج ۱، ص ۵۴.

- هبل بن عبدالله، ۶۰۰ سال.[۱]
- فرعون پادشاه مصر، ۶۲۰ سال.[۲]
- ماریان بن اوس، ۶۶۰ سال.[۳]

۷ـ کسانی که عمرشان به (۷۰۰) سال رسید و از (۸۰۰) تجاوز ننمود:

- سلیمان نبی، ۷۱۲ سال.[۴]
- جمشید، ۷۱۶ سال.[۵]
- لود بن مهلائیل، ۷۳۲ سال.[۶]
- لمک بن متوسلخ بن ادریس نبی، ۷۰۰ سال.[۷]
- سطیح، ۷۰۰ سال.[۸]

۸ـ کسانی که عمرشان به (۸۰۰) رسید و از (۹۰۰) تجاوز نکرد:

- عمرو بن عامر از حاکمان سرزمین سبا، ۸۰۰ سال.[۹]
- ادریس نبی، ۸۶۲ سال.[۱۰]
- مهلائیل بن قینان، ۸۹۵ سال.[۱۱]
- غابر، ۸۷۰ سال.[۱۲]

---

۱. بحارالانوار.
۲. اخبارالدول.
۳. حیات القلوب.
۴. المستطرف، ج ۲، ص ۳۳.
۵. کامل ابن اثیر.
۶. مروج الذهب.
۷. کامل ابن اثیر، ج ۱، ص ۲۳.
۸. کمال الدین.
۹. همان.
۱۰. کامل ابن اثیر، ج ۱، ص ۲۱.
۱۱. کنزالفوائد، ص ۲۳۵.
۱۲. همان.

۹ـ کسانی که عمرشان به (۹۰۰) سال رسید و از (۱۰۰۰) تجاوز ننمود:

ـ آدم صفی الله، ۹۳۰ سال.[۱]

ـ شداد بن عاد بن عوص بن ارم سام بن نوح، ۹۰۰ سال.[۲]

ـ شیث بن آدم، ۹۱۲ سال.[۳]

ـ انوش، ۹۶۵ سال.[۴]

ـ عدیم، از پادشاهان مصر، ۹۲۶ سال.[۵]

ـ قینان، ۹۲۰ سال.[۶]

۱۰ ـ کسانی که عمرشان به (۱۰۰۰) سال رسید و از (۲۰۰۰) سال تجاوز ننمود:

ـ ضحاک، ۱۰۰۰ سال.[۷]

ـ صاحب مهرجان، ۱۵۰۰ سال.[۸]

ـ بخت النصر، ۱۵۰۷ سال و پنجاه روز.[۹]

ـ بیوراسف بن اروند اسف، ۱۰۰۰ سال.[۱۰]

۱۱ ـ کسانی که عمرشان از (۲۰۰۰) سال تجاوز نمود:

ـ نوح پیامبر، ۲۵۰۰ سال.

---

۱. کامل ابن اثیر، ج ۱، ص ۱۹.
۲. کمال الدین.
۳. کامل ابن اثیر، ج ۱، ص ۱۹.
۴. کنزالفوائد، ص ۲۴۵.
۵. اخبار الدول.
۶. کنزالفوائد، ص ۲۴۵.
۷. تاریخ طبری.
۸. غیبت طوسی.
۹. اخبارالدول.
۱۰. کامل ابن اثیر، ج ۱، ص ۱۳۱.

ـ لقمان حکیم، ۴۰۰۰ سال و بنابر نقلی ۱۰۰۰ سال.

ـ لقمان بن عاد، ۳۵۰۰ سال.[۱]

۱۲ ـ کسانی که هزاران سال عمر کرده‌اند و تا ظهور امام زمان‌ عجل الله تعالی فرجه یا آخر عمر دنیا زنده خواهند بود، که می‌توان از آن‌ها خضر را مثال زد.[۲]

عوامل طول عمر

اطبا و جامعه‌شناسان در مباحثی که از خود ارائه داده‌اند عـوامـلی چـند را برای طول عمر انسان ذکر کرده‌اند امثال: اطمینان و اعـتماد روحـی، عـامل وراثت، عامل تغذیه، کم خوراکی، عامل محیط، نوع کار، ترک سیگار، هـوای آزاد، سرما، پیاده روی زیاد، برنامه‌ریزی برای زندگی، هدف‌دار بـودن زنـدگی برای انسان، تناسب و تعادل بین کار و استراحت، خواب قیلوله مخصوصاً برای کسانی که بین ۴۰ تا ۵۰ ساله‌انـد، داشـتن کـفش راحت و دارای رنگ زیـبا، صبحانهٔ خوب تناول کردن، استفاده از مواهب طبیعی، تنظیم خـواب از حـیث وقت و مقدار و دیگر عوامل که می‌تواند تأثیر بسزایی در طول عمر انسان داشته باشد.[۳]

۵ ـ امکان فلسفی (منطقی)

مقصود به امکان فلسفی یا منطقی آن است که با مراجعهٔ به عقل هـیچ گونه مشکل عقلی و فلسفی که مخالف با نظریهٔ طول عمر باشد وجود ندارد. وجود سه پرتقال که به تساوی و بدون کسر بـه دو نـصف تـقسیم مـی‌شوند

---

۱. اخبارالدول.
۲. المستطرف، ج ۲، ص ۳۳.
۳. اولین دانشگاه و آخرین پیامبر، ج ۲، ص ۲۱۳.

امکان عقلی ندارد؛ زیرا عقل قبل از هر عمل تجربی درک می‌کند که سه عدد فرد است نه زوج، ولذا امکان تقسیم به تساوی و زوجیّت را ندارد، والّا لازم می‌آید که در یک زمان هم زوج باشد و هم فرد و این تناقض است، تناقضی که عقلاً محال است. ولی وارد شدن انسان در آتش و وارد شدن در قرص خورشید بدون آنکه حرارت آن انسان را بسوزاند محال عقلی و منطقی نیست، زیرا تناقض نیست در این‌که آتش از جسمی که دارای حرارت بیشتر است به جسمی که حرارت آن کمتر است نرسد، تنها خلاف علم و تجربه است.

از اینجا استفاده می‌شود که دائرهٔ امکان عقلی از دائرهٔ امکان علمی و دائرهٔ امکان عملی وسیع‌تر است.

شکّی نیست که طولانی شدن عمر انسان به هزاران سال از جنبهٔ عقلی و منطقی ممکن است، و هیچ گونه اشکال عقلی ندارد، و هیچ‌گاه مستلزم تناقض نخواهدبود؛ زیرا در مفهوم حیات و زندگی مرگ سریع نهفته نشده است.

فخر رازی در توجیه طول عمر انسان در ذیل آیهٔ شریفه: ﴿فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عاماً...﴾[1] در تفسیر خود می‌گوید: «برخی از اطباء می‌گویند: عمر انسان بیش از (۱۲۰) سال نمی‌شود، ولی آیه بر خلاف آن دلالت داشته و عقل نیز طول عمر بیش از این مقدار را تأیید می‌کند؛ زیرا بقاء بر ترکیبی که در انسان است ذاتاً ممکن است وگرنه باقی نمی‌ماند. دوام تأثیر مؤثّر نیز در او ممکن است ؛ زیرا مؤثّر در وجود انسان اگر واجب الوجود است که دوام دارد، واگر غیرواجب الوجود باشد برای او مؤثّری است و بالاخره به

---

۱. سوره عنکبوت، آیه ۱۴.

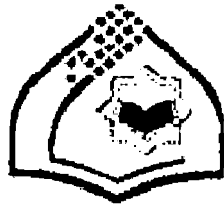
واجب الوجود بازمی گردد که دوام دارد. لذا ممکن است که تأثیر واجب الوجود دائمی گردد، که در نتیجه بقاء ذاتاً ممکن می‌گردد، واگر چنانچه بقاء نداشته باشد به جهت امر عارضی است، وعارض هم ممکن العدم است واگر وجود عارض مانع واجب بود به همین مقدار عمر نیز نمی‌توانست باقی بماند. نتیجه این‌که حرف برخی از اطباء که گفته‌اند: عمر انسان از (۱۲۰) سال فراتر نمی‌رود باطل است.»[1]

شیخ مجتبی قزوینی خراسانی در استدلال عقلی و فلسفی بر ضرورت وجود شخص طویل العمر در خارج می‌گوید: «طبق قواعد فلسفه و حکمت هر طبیعتی که قابل زیاده و نقصان در عالم موجود است باید فرد کامل آن طبیعت در خارج موجود باشد؛ زیرا هر طبیعتی طالب کمال نهایی خود است. مطابق این قاعده تعدادی از مسائل فلسفی پایه گذاری شده است که از جملهٔ آن‌ها وجود فرد کامل در بین بشر به اسم (نبی) یا (حکیم) است.

و مطابق این قانون نیز که با برهان به اثبات رسیده است، قابلیّت زندگی و عمر بشر دارای مراتب متعددی در خارج است. عمر (۱۰۰۰) یا (۲۰۰۰) سال را نمی‌توان نهایت مرتبهٔ امکان زندگانی به طور یقین دانست، بلکه ممکن است که بیش از این مقدار باشد. با قطع نظر از این قانون، طول عمر مطابق نظر برخی از افراد خلاف طبیعت موجودات نیست؛ زیرا واضح است که عمر هر فردی تابع صحت قوای مزاجی اوست، هر مقدار که مزاج او سالم‌تر و قوای او قوی‌تر باشد، موجبات بقا و ازدیاد عمر او بیشتر است...».[2]

---

۱. تفسیر فخر رازی، ج ۲۵، ص ۴۲. ۲. بیان القرآن، ج ۵، ص ۱۱ ـ ۱۲.



مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

سلسله کتب چاپ شده از مؤلف پیرامون مهدویت

۱ ـ تولد حضرت مهدی ﷺ
۲ ـ امامت در سنین کودکی
۳ ـ امامت و غیبت
۴ ـ غیبت صغری
۵ ـ غیبت کبری
۶ ـ وظایف ما در عصر غیبت
۷ ـ اماکن مقدسهٔ مرتبط با حضرت مهدی ﷺ
۸ ـ بررسی دعای ندبه
۹ ـ دکترین مهدویت تنها راه نجات بشر
۱۰ ـ دفاع از مهدویت
۱۱ ـ فلسفه حکومت عدل جهانی
۱۲ ـ نظریه‌پردازی دربارهٔ آینده جهان
۱۳ ـ منجی از دیدگاه ادیان
۱۴ ـ وجود امام مهدی ﷺ از منظر قرآن و حدیث
۱۵ ـ وجود امام مهدی ﷺ در پرتو عقل
۱۶ ـ مهدویت و جهانی‌سازی
۱۷ ـ قرآن و ظهور حضرت مهدی ﷺ
۱۸ ـ علایم ظهور
۱۹ ـ هنگامهٔ ظهور
۲۰ ـ حکومت حضرت مهدی ﷺ در عصر ظهور

فهرست منشورات مسجد مقدّس جمکران

۵۶- در جستجوی نور
۵۷- در کربلا چه گذشت؟ (ترجمه نفس المهموم)
۵۸- دفاع از حریم امامت و ولایت (مختصر شب‌های پیشاور)
۵۹- دلشده در حسرت دیدار دوست
۶۰- دین و آزادی
۶۱- رجعت یا حیات دوباره
۶۲- رسول ترک
۶۳- روزنه‌هایی از عالم غیب
۶۴- زیارت ناحیه مقدسه
۶۵- سحاب رحمت
۶۶- سخنرانی مراجع در مسجد جمکران
۶۷- سرود سرخ انار
۶۸- سقا خود تشنه دیدار
۶۹- سلفی‌گری (وهابیت) و پاسخ به شبهات
۷۰- سیاحت غرب
۷۱- سیمای امام مهدی (عج) در شعر عربی
۷۲- سیمای جهان در عصر امام زمان (عج) (دو جلدی)
۷۳- سیمای مهدی موعود (عج) در آیینه شعر فارسی
۷۴- شرح زیارت جامعه کبیره (ترجمه الشموس الطالعة)
۷۵- شمس وراء السحاب / عربی
۷۶- صبح فرا می‌رسد
۷۷- ظهور حضرت مهدی (عج)
۷۸- عاشورا تجلّی دوستی و دشمنی
۷۹- عریضه‌نویسی
۸۰- عطر سیب
۸۱- عقد الدرر فی أخبار المنتظر (عج) / عربی
۸۲- علی (ع) مروارید ولایت
۸۳- علی (ع) و پایان تاریخ
۸۴- غدیرخم (روسی، آذری لاتین)
۸۵- غدیرشناسی و پاسخ به شبهات
۸۶- فتنه وهابیت
۸۷- فدک ذوالفقار فاطمه (س)
۸۸- فریادرس
۸۹- فرهنگ اخلاق
۹۰- فرهنگ تربیت
۹۱- فرهنگ درمان طبیعی بیماری‌ها (پخش)
۹۲- فوز اکبر
۹۳- فریادرس
۹۴- قصه‌های تربیتی
۹۵- کرامات المهدی (عج)
۹۶- کرامت‌های حضرت مهدی (عج)
۹۷- کمال الدین وتمام النعمة (دو جلد)
۹۸- کهکشان راه نیلی (مجموعه اشعار)
۹۹- گردی از رهگذر دوست (مجموعه اشعار)
۱۰۰- گفتمان مهدویت
۱۰۱- گنجینه نور و برکت، ختم صلوات
۱۰۲- مام فضیلت‌ها
۱۰۳- مشکاة الانوار
۱۰۴- مفرد مذکر غائب
۱۰۵- مکیال المکارم (دو جلد)
۱۰۶- منازل الآخرة، زندگی پس از مرگ
۱۰۷- منجی موعود از منظر نهج البلاغه
۱۰۸- منشور نینوا
۱۰۹- موعودشناسی و پاسخ به شبهات
۱۱۰- مهدی (عج) تجسّم امید و نجات
۱۱۱- مهدی منتظر (عج) در اندیشه اسلامی
۱۱۲- مهدی موعود (عج)، ترجمه جلد ۱۳ بحار، دو جلد
۱۱۳- مهربان‌تر از مادر / نوجوان
۱۱۴- مهر بیکران
۱۱۵- میثاق منتظران (شرح زیارت آل یس)
۱۱۶- ناپیدا ولی با ما / فارسی، ترکی استانبولی، انگلیسی، بنگالی
۱۱۷- نجم الثاقب
۱۱۸- نجم الثاقب (دو جلدی)
۱۱۹- ندای ولایت

۱۲۰ - نشانه‌های ظهور او

۱۲۱ - نشانه‌های یار و چکامه انتظار

۱۲۲ - نگاهی به مسیحیت و پاسخ به شبهات

۱۲۳ - نماز شب

۱۲۴ - نهج الکرامه (گفتارها و نامه‌های امام حسین علیه السلام)

۱۲۵ - و آن که دیرتر آمد

۱۲۶ - واقعه عاشورا و پاسخ به شبهات

۱۲۷ - وظایف منتظران

۱۲۸ - ویژگی‌های حضرت زینب علیها السلام

۱۲۹ - هدیه احمدیه (جیبی، نیم جیبی)

۱۳۰ - همراه با مهدی منتظر

۱۳۱ - یاد مهدی علیه السلام

۱۳۲ - یار غائب از نظر (مجموعه اشعار)

۱۳۳ - ینابیع الحکمة (عربی - پنج جلد)

جهت تهیه و خرید کتاب‌های فوق، می‌توانید با نشانی:

قم - صندوق پستی ۶۱۷، انتشارات مسجد مقدّس جمکران مکاتبه و یا با شماره تلفن های ۷۲۵۳۷۰۰، ۷۲۵۳۳۴۰ - ۰۲۵۱ تماس حاصل نمایید.

کتاب‌های درخواستی بدون هزینهٔ پستی برای شما ارسال می‌گردد.

سایر نمایندگی‌های فروش:

تهران: ۶۶۹۳۹۰۸۳، ۶۶۹۲۸۶۸۷ - ۰۲۱

یزد: ۶۲۴۶۴۸۹ ۶۲۸۰۶۷۱-۲ - ۰۳۵۱

فریدونکنار: ۱۴ - ۵۶۶۴۲۱۲ - ۰۱۲۲